

«ذوالقرنین» یا «کورش» در متون مذهبی

حمید یزدان پرست

بخش دوم

امکانات ذوالقرنین

همچنان که در آغاز این نوشتار آمد، در قرآن کریم و در آیات مربوط به ذوالقرنین می‌خوانیم که: «أنا مکتباً له فی الارض و آتیناه من کل شیء سبباً: ما در زمین به او امکاناتی دادیم و وسیله [رسیدن] به هر چیزی را بدو بخشیدیم.» (کهف، ۸۴) مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (ترجمه، ج ۱۳، ص ۴۹۸ و ۴۹۹) در تفسیر این آیه می‌نویسد: «تمکن در زمین» به معنای قدرت تصرف مالکانه و دلخواه در زمین است... و معنای «دادن سبب از هر چیز» این می‌شود که از هر چیزی که معمولاً مردم به وسیله آن به مقاصد مهم زندگی خود متوسل می‌شوند؛ از قبیل: عقل، علم، دین، نیروی جسم، کثرت مال و لشکر، وسعت ملک، حسن تدبیر و غیر آن. جمله مورد بحث، منتی است از خدای تعالی که بر ذوالقرنین می‌گذارد و امر او را بزرگ می‌شمارد؛ نمونه‌هایی که خداوند از سیره و عمل و گفتار او نقل می‌کند، مملو از حکمت و قدرت است...» و در (ج ۱۷، ص ۵۰۳) می‌نویسد: «سبب به معنای هر چیزی است که به وسیله آن به مقصد و هدف دور خود رسید.»

در تفسیر نمونه (ج ۱۲، ص ۵۲۷) نیز می‌خوانیم: «آیه نشان می‌دهد خداوند اسباب و وصول به هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین گذارده بود: عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی. خلاصه، آنچه از وسایل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدفها لازم بود، در اختیار او نهادیم.» در توضیح این آیه، در مآخذ متعددی به ابزار و وسایل نامتعارفی اشاره شده است که در ذیل بدان می‌پردازیم و خلاصه‌اش همان است که مرحوم ملافتح‌الله کاشانی در منهج الصادقین (ج ۵، ص ۳۴۶) از قول امیر المؤمنین (ع) درباره امکانات ذوالقرنین آورده است که: «سحاب را در فرمان او کرد تا بر او سوار شده، هر جامی خواست، می‌رفت و در سیر کردن، شب و روز بر او مساوی بود؛ چه، حق تعالی نوری به او داده بود که به درخشندگی آن به راه می‌رفت و تمکین او در زمین، عبارت از آن است که سحاب را در فرمان او کرد.»

عبدالرزاق صنعانی - متوفای ۲۱۱ ق - در تفسیر القرآن (ج ۲، ص ۴۱۰) می‌نویسد: حبیب بن خماش اسدی گوید: من نزد علی [ع] بودم که مردی آمد و درباره ذوالقرنین پرسید، حضرت فرمود: «هو عبد صالح، ناصح الله فاطع الله. فسخر له السحاب، فحملة عليه و مد له فی الاسباب و بسط فی النور: او بنده صالحی بود، برای خدا خیر خواهی کرد و از خدا فرمانبرداری کرد. خدا نیز ابر را در فرمان او کرد تا بر آن سوار شد (بارش را حمل کرد) و در [تهیه] اسباب یاری‌اش کرد و روشنایی را برای او گسترده.»

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی (ج ۳، ص ۲۶۰) می‌نویسد: از علی (ع) درباره ذوالقرنین پرسیدند که چگونه به مشرق و مغرب رسید، فرمود: «سخر له السحاب و قربت له الاسباب و بسط له فی النور: ابر در فرمانش شد و [دسترسی] به اسباب برایش نزدیک گردید و...» پرسیدند: «چگونه نور برایش گسترده شد؟» فرمود: «کان یضیء باللیل کما یضیء بالنهار: شب برایش همچون روز روشن بود.» این حدیث عیناً در نور الثقلین (ج ۳، ص ۲۹۷) آمده است.

مرحوم قطب راوندی - متوفای ۵۷۳ ق - در کتاب الخرائج و الجرائح (ج ۳، ص ۱۱۷۴) می نویسد: از امام علی (ع) درباره ذوالقرنین پرسیدند که: «چگونه به شرق و غرب رسید؟» فرمود: «سخر له السحاب و مدله الاسباب و بسط له النور و كان الليل و النهار عليه سواء: ابر را در فرمانش کرد و [در تهیه] اسباب به او یاری نمود، روشنایی را برایش گسترده و شب و روز برای او یکسان بود.» قرطبی در تفسیرش (ج ۱۱، ص ۴۸) همین حدیث را به صورت «مدت له» آورده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج ۱۷، ص ۳۳۳) به صورت «بسط له فی النور» آورده و مابقی را نیآورده. ابن کثیر در البدایه و النهایه (ج ۲، ص ۱۲۵) همین صورت اخیر را آورده، جز اینکه «مدت له» نوشته است. روایت نخستین به صورت «مدله فی» در الفرقان فی تفسیر القرآن (ج ۱۸، ص ۱۸۷) به نقل از نور الثقلین (ج ۳، ص ۲۹۶) آمده است.

مرحوم شیخ الاسلام طبرسی در مجمع البیان (ج ۶، ص ۷۵۶) به نقل از آن حضرت روایت می کند: «سخر الله له السحاب، فحمله علیها و مدله فی الاسباب و بسط له النور، فكان الليل و النهار علیه سواء: خداوند ابر را در فرمانش کرد و او را بر آن حمل کرد و [در تهیه] اسباب یاری اش نمود و نور را برایش گسترده و شب و روز برایش یکسان بود.» بلافاصله پس از این حدیث آمده: «فهذا معنی تمکینه فی الارض: این است معنی تمکین او در زمین» که ممکن است ادامه حدیث و یا توضیح گرد آورنده باشد. این حدیث عیناً (و بدون توضیح پایانی) در قصص الانبیای جزیری (ص ۱۶۲) تکرار شده و در جدید فی تفسیر القرآن (ج ۴، ص ۳۵۹) بدون «فحمله علیها» و به صورت «یسر له الاسباب: اسباب را در دسترسش قرار داد» آمده است. در تفسیر صافی (ج ۳، ص ۲۶۰) به نقل از الاکمال نیز هست: «همچنین در نور الثقلین (ج ۳، ص ۲۹۴) و کنز الدقائق (ج ۸، ص ۱۴۷). ابن کثیر در البدایه و النهایه (ص ۱۲۲) نوشته: «خداوند ابر را در فرمان ذوالقرنین کرده بود و او آن را هرگونه می خواست، می برد.» مرحوم عیاشی در تفسیرش (ج ۲، ص ۳۴۰) بی آنکه نامی از شخص خاصی بیاورد و تنها به نقل از «بعض آل محمد» صلی الله علیهم اجمعین می نویسد: «ان ذوالقرنین کان رجلاً صالحاً طوبت له الاسباب و مکن له فی البلاد: همانا ذوالقرنین مرد صالحی بود که وسایل برایش فراهم شد و در شهرها به او امکاناتی داده شد.» این حدیث را مرحوم مجلسی در بحار (ج ۱۲، ص ۱۹۷) عیناً تکرار می کند.

مرحوم قطب راوندی در الخرائج و الجرائح (ج ۲، ص ۹۳۰) از امام محمد باقر (ع) چنین روایت می کند که: «ان ذوالقرنین کان عبداً صالحاً ناصحاً لله سبحانه، فناصره فسخر له السحاب، و طوبت له الارض، و بسط له فی النور. و کان یبصر باللیل كما یبصر بالنهار. و ان ائمة الحق کلهم قد سخر الله تعالی لهم السحاب، و کان یحملهم الی المشرق و المغرب لمصالح المسلمین و لاصلاح ذات البین: همانا ذوالقرنین بنده صالحی بود که برای خدای سبحان خیر خواهی کرد، خداوند نیز برایش خیر خواهی کرد و ابر را در فرمانش آورد و زمین را برایش در نور دید (در پیچید) و روشنایی را برایش گسترده و او همچنان که در روز می دید، در شب هم می دید. و همانا خداوند متعال ابر را در فرمان همه پیشوایان حق قرار داده است که آنها را برای رسیدگی به مصالح مسلمانان و آشتی دادن افراد به مشرق و مغرب می برد.»

میبدی در کشف الاسرار (ج ۵، ص ۷۳۶) می نویسد: گفته اند معنی «تمکین وی در زمین» آن است که آب در زیر قدم وی بسته داشتند و زمین از بهر وی در نوشتند و میغ در هوا او را مسخر کردند... و در بر و بحر راهها بر او گشاده کردند و اقطار زمین در حق وی چنان بود که باد در حق سلیمان مسخر و نرم... و در (ج ۵، ص ۷۳۸) آورده: «خداوند فرمود: نور و ظلمت تو را مسخر گرداندم.»

مرحوم محمد بن الحسن بن فروخ صفار - متوفای ۲۹۰ ق - در بصائر الدرجات (ص ۴۰۸) از امام باقر (ع) روایت می کند که: «ان ذوالقرنین قد خیر بین السحابین، فاختار الذلول و ذخر لصاحبکم الصعب: همانا ذوالقرنین در انتخاب میان دو ابر مخیر شد و او ابر رام را برگزید و ابر صعب برای صاحب شما [حضرت قائم (ع)] ذخیره شد.» راوی

می گوید: پرسیدم: «صعب چیست؟» فرمود: «ماکان من سبحاً فیه رعد و برق و صاعقه: ابری که در آن تندر و برق و آذرخش است.» این حدیث با اندک اختلاف در اختصاص شیخ مفید (ص ۱۹۹) و بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۲۱) و (ج ۵۴، ص ۳۴۳) و (ج ۵۷، ص ۱۲۰) تکرار شده است.

جارالله زمخشری - متوفای ۵۳۸ ق - در کتاب الفائق فی غریب الحدیث (ج ۱، ص ۴۰۱) می نویسد: از علی (ع) پرسیدند: «ماکان ذوالقرنین ركب فی مسیره یوم سار: ذوالقرنین در روزی که حرکت می کرد، بر چه سوار می شد؟» فرمود: «خیر بین ذل السحاب و صعابه، فاختر ذلله: او در گزینش دو گونه ابر آرام و صعب، مخیر شد و او نوع آرام آن را برگزید.» آنگاه زمخشری می نویسد که تفسیر ابر آرام و ابر در حدیث آن است که: «لابرق فیها و لارعد: نه آذرخشی در آن است، نه تندی.»

ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج ۱۷، ص ۳۴۱) در پاسخ به همین پرسشی که از امام علی (ع) شد، از قول آن حضرت چنین می نویسد: «خیر بین ذلک السحاب و صعابه، فاختر ذلک و هو الذی لابق فیها و لارعد.»

صفا در بصائر الدرجات (ص ۴۰۹) حدیث مشابهی از امام صادق (ع) روایت می کند که: «ان الله خیر ذالقرنین السحابین: الذلول و الصعب. فاختر الذلول و هو ما لیس فیه برق و لارعد. ولو اختار الصعب، لم یکن له ذلک؛ لان الله اذخره للقائم: همانا خداوند ذوالقرنین را در انتخاب دو نوع ابر آرام و صعب (تند و سخت) مختار کرد و او ابر آرام را برگزید و آن ابری است که در آن برق و تندر نیست و اگر او ابر صعب را برمی گزید، به او نمی دادند؛ زیرا آن را خداوند برای قائم ذخیره کرده است.» این حدیث عیناً در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۲۱) آمده است.

ابن عساکر - متوفای ۵۷۱ ق - در تاریخ دمشق (ج ۱۷، ص ۳۴۱) می نویسد: خداوند به ذوالقرنین وحی کرد که: خدا «ابر را در فرمانت کرده، هر کدام را که می خواهی، انتخاب کن: صعبش را یا رامش را...» او هم رام (ذلول) را برگزید.

در همین زمینه مرحوم سیدبن طاووس - متوفای ۶۶۴ ق - در کتاب فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم (ص ۱۴۶) از حضرت امام رضا (ع) روایت می کند که: «ان ذالقرنین کان ملهماً بعلم النجوم: همانا ذوالقرنین به دانش ستاره شناسی الهام یافته بود.»

مرحوم محقق نوری - متوفای ۱۲۲۰ ق - در کتاب مستدرک الوسائل (ج ۱۳، ص ۱۰۰) از قول ربان بن صلت روایت می کند که حضرت امام رضا (ع) فرمودند: «اول من تکلم فی النجوم، ادریس و کان ذوالقرنین بها ماهر: نخستین کسی که درباره ستارگان سخن گفت، ادریس بود و ذوالقرنین در آن [دانش] چیره دست بود.» این حدیث در بحار الانوار (ج ۵۵، ص ۲۴۶) به نقل از کتاب مسائل الصباح، جواهر الکلام (ج ۲۲، ص ۱۰۵)، مستدرک سفینه البحار (ج ۹، ص ۵۵۰) و فرج المهموم (ص ۱۴۶) روایت شده است.

اینکه منظور از ابر و دو نوع رام و دشوار و تسلط و چیرگی بر آن چیست و بر چه چیزی می توان حملشان کرد، موضوع شایان درنگ و بررسی است؛ اما سخن در این است که نه می توان به راحتی مقصود را دریافت و نه رواست که تحقیق نکرده مردودشان دانست. در صورت وثوق روایان و درستی سلسله اسناد، شاید بتوان چیرگی ذوالقرنین بر ابر را با چیرگی حضرت سلیمان (ع) بر باد سنجید و مقایسه کرد؛ چنان که قرآن کریم در این باره می فرماید: «[سلیمان] گفت: پروردگارا، مرا پیامرز و پادشاهی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد... فسخرنا له الريح تجري بأمره رخاء حيث أصاب. والشياطين كل بناء وغواص. و آخرین مُقَرَّبین فی الاصفاد...: پس باد را در فرمان او کردیم که به دستورش هر جا که می خواست، به نرمی روان می شد و از دیوها هر بتا و شناگری را آرامش کردیم [و نیز گروهی دیگر [از آنها] را که بازنجیر به هم بسته بودند...» (سوره ص، آیات ۳۵ تا ۳۸)

در جای دیگر درباره حضرت سلیمان (ع) می فرماید: «ولسلیمان الريح عاصفة تجرى بأمره الى الارض التي بار كفا فيها و كفا بكل شيء عالمين. و من الشياطين من يعملون عملاً دون ذلك و كفا لهم حافظين: و

تندباد را در فرمان سلیمان کردیم که به دستور او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده ایم، روان بود و ما بر هر چیزی آگاهیم. و گروهی از دیوها برایش غواصی می کردند و جز آن، به کارهای دیگر مشغول بودند و ما مراقب [حال]شان بودیم.» (انبیاء، ۸۱ و ۸۲)

باز در جای دیگر در همین باره می فرماید و توضیحات بیشتری می دهد: «ولسلیمان الريح غدوها شهر و رواحها شهر و أسكناله عين القطر و من الجن من يعمل بين يديه باذن ربه و من يزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعير. يعملون له ما يشاء من محاريب و تماثيل و جفاناً كالجواب و قدور رأسيات...: باد را در فرمان سلیمان کردیم که بامدادان راه يك ماهه را می پیمود و شبانگاه نیز راه يك ماهه را می رفت. و چشمه مس را برایش جاری ساختیم و گروهی از دیوها به دستور پروردگارش برای او کار می کردند و هر کدامشان که از فرمان ما سر می پیچید، از عذاب [آتش] سوزان به او می چشانندیم. آنها برای او هر چه می خواست، می ساختند: معابد، تندیسها، کاسه های همچون حوض و دیگهای بزرگ پابرجا...» (سبا، ۱۲ و ۱۳)

در مورد پدر بزرگوارش، یعنی حضرت داوود (ع) نیز قرآن می فرماید: «أنا سخرنا الجبال معه يسبحن بالعشي والاشراق والطير محشورة كل له اواب و شددنا ملكه...: ما کوهها را در فرمانش کردیم که شامگاه و بامداد با او تسبیح می کردند و پرندگان گرد می آمدند و فرمانبردارش بودند و به سوی او بازمی گشتند و پادشاهی اش را استوار کردیم...» (سوره ص، آیات ۱۸ و ۱۹)

جای دیگر نیز درباره آن حضرت می فرماید: «ولقد آتينا داوود منا فضلاً يا جبال اوبي معه والطير و آتانا له الحديد ان عمل ساغات و قدر في السرد...: همانا به داوود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم که: ای کوهها و پرندگان، با او هم او شوید و آهن را برایش نرم گردانیدیم که: زره های فراخ بساز و حلقه ها را درست اندازه گیری کن.» (سبا، ۱۰ و ۱۱)

از این قبیل موارد، مثالهای متعددی در کتابهای آسمانی و متون دینی و اخلاقی می توان یافت که مقوله ای سواي معجزات پیامبران است و افراد دیگری نیز که حائز درجه نبوت نبودند، از آنها بر خوردار بودند و شاید بتوان آنها را در مقوله کرامات یا مواهب رحمانی به شمار آورد، بلکه در مواردی نیز تنها به موحدان محدود نمی شود و کسان دیگری راهم که اهل ریاضت هستند، دربر می گیرد؛ مرتاضان نامسلمان و کارهای شگرفشان شاهی بر این مدعاست.

ذوالقرنین و حضرت مهدی (عج)

در بخشهای گذشته احادیث متعددی را خواندیم که در آنها ائمه علیهم السلام و به ویژه حضرت امیر المؤمنین علی (ع) به ذوالقرنین تشبیه شده بودند؛ یا به لحاظ محدث بودن، یا از نظر دو ضربه بر سر خوردن، و یا از جهت جایگاه و منزلت. افزون بر این موارد، احادیث دیگری نیز وجود دارد که در آنها حضرت قائم (ع) از جهت طول غیبت، تسلط بر جهان و دست یافتن بر شرق و غرب گیتی، به ذوالقرنین همانند شده است؛ از آن جمله حدیثی است که مرحوم علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی - متوفای ۶۹۳ ق - در کتاب کشف الغمه فی المعرفه الائمه (ج ۲، ص ۵۲۷) از قول صحابی ارجمند، جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که می گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود:

«ان ذالقرنین كان عبداً صالحاً من عبادة الله جعله الله حجة على عباده...: ذوالقرنین بنده ای صالح از میان بندگان خداوند بود که خداوند او را حجت خود بر بندگان قرار داده بود. پس او قومش را به سوی خداوند فراخواند و به تقوای الهی امرشان کرد؛ اما آنها بر يك سمت سرش زدند و او مدتی از میانشان غیبت کرد تا اینکه گفتند: «مرد یاد بیابانی که می گذشت، هلاک شد!» سپس ظاهر شد و به سوی قومش بازگشت و آنها بر سمت دیگر سرش زدند. و فیکم من هو علی سنته و ان الله عز وجل مکن لذي القرنين في الارض و جعل له من كل شيء سبباً و بلغ المشرق و المغرب. و ان الله تعالی سيجري سنته في القائم من ولدي و يبلغه شرق الارض و غربها، حتى لا يبقى منهل و لا موضع

من سهل او جبل و طأه ذوالقرنین، الا وطأه و يظهر الله له كنوز الارض و معادنها و ينصره بالرعب و يملأ الارض عدلا و قسطا، كما ملئت جوراً و ظلماً؛ و در میان شما کسی است که بر شیوه اوست و خداوند به ذوالقرنین امکاناتی در زمین داد و وسیله رسیدن به هر چیزی را برایش قرار داد و او به مشرق و مغرب رسید. همانا خداوند متعال به زودی شیوه او را درباره قائم از فرزندان من نیز جاری خواهد ساخت و او را به شرق و غرب زمین می‌رساند. و هیچ آبشخور و جایگاهی از دشت و کوه نمی‌ماند که ذوالقرنین بر آن گام زده باشد، مگر اینکه او بر آن گام بزند و خداوند گنجهای زمین و کانه‌ها را برایش آشکار می‌سازد و او را با بیم [افکندن در دلها] یاری می‌رساند و زمین را از عدل و قسط پر می‌کند، همان‌گونه که از جور و ستم پر شده بود.»

این حدیث عیناً یا با تفاوتی ناچیز در کمال‌الدین (ص ۳۹۴)، بحار الانوار (ج ۱۲، ص ۱۹۵)، (ج ۵۲، ص ۳۲۳)، اعلام‌الوری (ج ۲، ص ۲۴۹)، نور الثقلین (ج ۲، ص ۲۹۵)، میزان‌الحکمه (ج ۴، ص ۳۰۷۰) و ترجمه آن (ج ۱۲، ص ۵۸۹۳) روایت شده است.

در همین زمینه شایسته است به حدیثی که مرحوم زین‌الدین علی‌بن یونس عاملی - متوفای ۸۷۷ ق - در کتاب الصراط‌المستقیم (ج ۲، ص ۲۵۷) می‌آورد، توجه کرد. او به نقل از امیرمؤمنان علی (ع) می‌نویسد: «لانتقی مدینة دخلها ذوالقرنین الا دخلها المهدي؛ هیچ شهری نیست که ذوالقرنین داخلش شده باشد، مگر اینکه مهدی نیز داخلش خواهد شد.»

مرحوم شیخ صدوق - متوفای ۳۸۱ ق - در کمال‌الدین و تمام النعمه (ص ۳۸۴ و ۳۸۵) از احمد بن اسحاق چنین روایت می‌کند که: نزد [امام عسکری] ابی محمد، حسن بن علی علیهما السلام رفتیم و بر آن بودم که از جانشینش بپرسیم. ایشان خود آغاز به سخن کردند که: «خداوند از هنگامی که آدم (ع) را آفریده تا آنگاه که رستاخیز برپا شود، زمین را از حجت خدا بر خلقش خالی نگذاشته است.» پرسیدم: «ای پسر پیغمبر خدا، امام و جانشین پس از شما کیست؟» حضرت از جا برخاست و وارد خانه شد و بعد در حالی که پسری سه ساله را بر گردن نشانده بود، بیرون آمد و فرمود: «اگر نبود بزرگواری تو در نزد خدا و حجت‌هایش، پسر من نشانتم نمی‌دادم. پیامبر (ص) بر او نام و کنیه نهاده است. اوست که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همان‌گونه که از جور و ستم پر شده بود.»

یا احمد بن اسحاق، مثله فی هذه الامه، مثل الخضر عليه السلام، و مثله مثل ذی القرنين. والله ليغيبن غيبة لاينجو فيها من الهلكة الا من ثبته الله عزوجل على القول بامامته و فقه [فيها] للدعاء بتعجيل فرجه: ای احمد بن اسحاق، مثل او در این امت، مثل خضر علیه السلام و مثل ذوالقرنین است. به خدا سوگند که او غیبت خواهد کرد؛ غیبتی که هیچ کس از هلاکت نخواهد رست، مگر کسی که خداوند او را بر اعتقاد به امامت وی ثابت قدم نگاه دارد و او را به دعا برای شتاب در فرجش موفق فرماید.»

احمد بن اسحاق گوید: من شادمان بیرون رفتیم و فردا دوباره نزد حضرت بازگشتم و عرض کردم: «ای پسر پیغمبر، به خاطر لطفی که دیروز به من کردید، بسیار شادمانم؛ فما السنة الجارية فيه من الخضر و ذی القرنين؛ اما آن شیوه‌ای که همچون خضر و ذوالقرنین بر ایشان خواهد گذشت، چیست؟» فرمود: «طول الغيبة: درازی زمان غیبت.» این حدیث به همین صورت یا با اندکی اختلاف (همچون کمثل به جای مثل) در مآخذ دیگر تکرار شده است؛ از جمله در: اعلام‌الوری باعلام‌الهدی (ج ۲، ص ۲۴۸) اثر شیخ طبرسی، الصراط‌المستقیم (ج ۲، ص ۲۳۱) نوشته مرحوم زین‌الدین عاملی، کشف‌الغمه (ج ۲، ص ۵۲۶) مکیال‌المکارم (ج ۱، ص ۱۱۶)، بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۴)، الزام‌الناصب فی اثبات الجحّة الغائب (ج ۱، ص ۲۰۲ و ۳۱۶)، مدینة المعاجز (ج ۷، ص ۶۰۶) و (ج ۸، ص ۶۹)، ینابيع المعاجز (ص ۱۷۵) اثر سید هاشم بحرانی - متوفای ۱۱۰۷ ق -، منتخب‌الانوار المصنیه (ص ۲۶۱)، الانوار البهیه (ص ۳۵۵) اثر مرحوم شیخ عباس قمی، و معجم احادیث‌الامام‌المهدی (ج ۴، ص ۲۶۷).

ذوالقرنین در دعاها

باتوجه به آنچه در قرآن کریم آمده و احادیث متعدد اشاره کرده‌اند، چنین برمی آید که ذوالقرنین بنده‌ای صالح، یکتاپرست، خدادوست، معتقد به رستاخیز و جهان دیگر، خیرخواه، دعوتگر مردم به سوی هدایت، فرمانروا، شجاع، دارنده امکانات خاصی از جانب خداوند، محدث، مردم دوست، دانا، سازنده و... بود. طبیعی است که چنین کسی در پیشگاه خداوند آبرومند و دارای جایگاه معنوی باشد. از این روست که می‌بینیم در برخی دعاهای پیشوایان دینی ما، بر او درود فرستاده شده یا خداوند را به او سوگند داده‌اند و همین نکته به خودی خود از ارج و قرب او حکایت می‌کند. در زیر به چند مورد از این ادعیه اشاره می‌شود:

مرحوم شیخ ابراهیم کفعمی در بلد الامین (ص ۳۵) و مرحوم شیخ طوسی در مصباح المتهجد (ص ۲۶۶) از پیامبر اکرم (ص) دعایی نقل می‌کنند که به فرموده آن حضرت: «هر که این دعا را در کفنش قرار دهد، نزد خدا برای او گواهی می‌دهد که وی به عهدش وفا کرده و منکر و نکیر را کفایت می‌کند و فرشتگان از راست و چپش او را در بر می‌گیرند...» و دعا این است که پس از آنکه در آغاز، نعمت‌های خداوند را در حق حضرت آدم، اسحاق، اسماعیل، ایوب، سلیمان، موسی، هارون و ادریس علیهم السلام ذکر می‌کند، عرضه می‌دارد: «... کما اذخلت الیاس و الیسع و ذالکفل و ذالقرنین فی الصالحین، فأدخلنا... همان گونه که الیاس و الیسع و ذالکفل و ذوالقرنین را در شمار صالحان در آوردی، ما را نیز در آور...» این دعا در مستدرک الوسائل (ج ۲، ص ۲۳۵) تکرار شده است.

مرحوم کفعمی در مصباح (ص ۷۳۴ به بعد) دعایی را می‌آورد که در آن حضرت امیر مؤمنان علی (ع) خداوند را به نام بزرگش می‌خواند و طی آن، اسامی پیامبران، فرشتگان و بزرگانی را یاد می‌کند که بدان نام دعا کرده‌اند یا افتخار نموده‌اند: «... فباسمه العظیم دعا آدم به قلباه و افتخر به اذ تاب علیه و اصطفاه، و افتخر به نوح اذ نجاه الله من طوفانه و طماه، و افتخر به ابراهیم... [و آنگاه این اسامی را می‌برد: اسماعیل، یوسف، یعقوب، لوط، ایوب، داود، سلیمان، ادریس، ذوالنون، زکریا، دانیال...] و افتخر به ذوالقرنین اذ به ملکه الارض و نصره علی من ناواه و افتخر به صالح [... و هود، شعیب، موسی، یوشع بن نون، عیسی، محمد، جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل، مالک، البیت الحرام، الجنة، النار...]: به نام بزرگش که آدم پروردگارش را خواند و او اجابتش کرد و [او] بدان بالید، آنگاه که توبه‌اش را پذیرفت و برگزیدش و نوح بدان بالید، آنگاه که خداوند از طوفان و آبرهانی‌دش و ابراهیم بدان بالید... و ذوالقرنین بدان بالید، آنگاه که به وسیله آن، پادشاه زمینش کرد و به آن افتخار نایل شد و یاری‌اش نمود...»

مرحوم شیخ کفعمی در بلد الامین و نیز در مصباح (ص ۲۶۲) دعای مشلول را آورده و آن دعایی است که به فرموده مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان (در صدر همین دعا)، حضرت امیر مؤمنان علی (ع) آن را به جوانی که شل شده بود، آموخت و او پس از خواندن، حضرت پیامبر اکرم (ص) را در خواب دید و شفا یافت. این نیایش، «دعاء الشباب المأخوذ بذنبه» (نیایش جوان گرفتار گناهش) نیز نامیده شده است. در بخشی از این دعا، نخست خداوند به الطافش که پیشتر به پیامبران کرده بود، خوانده می‌شود؛ همچون: «یا راد یوسف علی یعقوب، یا کاشف ضر ایوب...» و نیز حضرات داود، عیسی بن مریم، یونس، موسی، ادریس، نوح، ابراهیم، موسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین. سپس عرض می‌شود: «... یا مؤتی لقمان الحکمه، و الواهب لسلیمان ملکاً لا ینبغی لأحد من بعده، یا من نصر ذالقرنین علی الملوك الجباره، یا من اعطی الخضر الحیاة، و ردّ لیوشع بن نون الشمس بعد غروبها... فافعل بی ما انت اهلہ یا کریم... ای خدایی که به لقمان حکمت دادی، ای خدایی که به سلیمان سلطنتی بخشیدی که پس از او شایسته کسی نباشد، ای خدایی که ذوالقرنین را بر شاهان ستمگر پیروز کردی، ای خدایی که به خضر زندگی بخشیدی، و خورشید را پس از غروبش برای یوشع بن نون برگرداندی... ای بزرگوار، با من چنان کن که سزاوار تو باشد...» این دعا در بحار الانوار (ج ۹۲، ص ۴۰۱)، مهج الدعوات (ص ۱۵۵)، کلمات الامام

الحسین (ع) (ص ۸۱۸) و مفاتیح الجنان تکرار شده است.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح المتعجد (ص ۸۰۷) دعایی را روایت می کند که به دعای ام داوود مشهور است و به فرموده مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان: «برای برآمدن حاجات و کشف کرامات و رفع ظالمان مؤثر است...» و آن دعایی است که عمدتاً در روز نیمه ماه رجب خوانده می شود و قبل از آن می بایست اعمالی را انجام دهند و آنگاه دعای مورد نظر را که حضرت امام صادق (ع) به ام داوود (یعنی مادر داوود بن حسن مثنی) آموخته، بخوانند که در بخشی از آن درخواست می شود و چنین درود فرستاده می شود: «... اللهم صلّ علی هابیل و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و الاسباط و لوط و شعیب و ایوب و موسی و هارون و یوشع و میشا و الخضر و ذی القرنین و یونس و الیاس و الیسع و ذی الکفل و طلوت و داوود و سلیمان و زکریا و شعیا و یحیی و تورخ و متی و ارمیا و حیقوق و دانیال و عزیر و عیسی و شمعون و جر جیس و الحواریین و الاتباع و خالد و حنظله و لقمان. اللهم صل علی محمد و آل محمد... اللهم صل علی الاوصیاء و السعداء و الشهداء وائمة الهدی. اللهم صل علی الابدال و الاوتاد و السیاح و العباد و المخلصین و الزهاد و اهل الجد و الاجتهاد و اخصص محمداً و اهل بیته بافضل صلواتك...: خداوند، بر اوصیا و خوشبختان و شهیدان و پیشوایان هدایت درود بفرست. خدایا، بر ابدال و اوتاد و سیاحان و عابدان و پاکدلان و زاهدان و کوشندگان و مجتهدان درود بفرست و محمد و خاندانش را به برترین درودهایت مخصوص گردان...»

این دعای شریف در مصباح (ص ۵۳۰) و بلد الامین (ص ۱۸۰) هر دو از مرحوم کفعمی، اقبال الاعمال مرحوم سیدبن طاووس، بحار الانوار (ج ۱۱، ص ۵۹)، فضایل شهر رجب (ص ۵۰۷) و مفاتیح الجنان روایت شده است. آنچه حائز اهمیت است، اینکه نام «ذوالقرنین» در تمام این دعاها در شمار بهترین انسانها و صاحبان کرامت ذکر شده و این به تنهایی در اثبات مقام معنوی او بسنده است. مضافاً که در همین جهت، عیاشی در تفسیرش (ج ۲، ص ۳۴۸) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت ذوالقرنین را ستود و فرمود: «رحم الله اخی ذالقرنین: خداوند بر ادرم ذوالقرنین را رحمت کند.» این روایت را در متون دیگر نیز می توانیم ببینیم؛ از جمله: تاریخ دمشق ابن عساکر (ج ۱۷، ص ۳۵۰)، در المنثور سیوطی (ج ۴، ص ۲۴۶)، نهایة الارب (ج ۷، ص ۳۰۹)، بحار الانوار (ج ۱۰، ص ۳۹۰) به نقل از رجال کشی و (ج ۱۲، ص ۲۰۵) و (ج ۵۷، ص ۱۱۶)، قصص جزائری (ص ۱۵۲)، نور الثقلین (ج ۳، ص ۳۰۴)، کنز الدقائق (ج ۸، ص ۱۶۴) و البرهان فی تفسیر القرآن (ج ۳، ص ۶۷۰).

قبر ذوالقرنین

آخرین موضوع شایان توجه در این بحث، پرداختن به قبر ذوالقرنین است. در متون فقهی و روایی، حدیثی از امام صادق (ع) روایت شده که حضرت در آن خوردن گل ارمنی را به عنوان دارو مجاز شمرده اند. و توضیحاً باید افزود که خوردن گل یا خاک در فقه شیعی مجاز نیست، مگر مقداری بسیار اندک از تربت حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع) به قصد شفا، که آن هم باید محلول در آب باشد. نکته قابل تأمل، جایز شمردن مصرف گل ارمنی و نیز توجه دادن به محل تهیه آن است که این خود به نوعی دیگر می رساند که مردم از دیرباز برای ذوالقرنین و مزارش جایگاه معنوی قائل بوده اند.

مرحوم شیخ الاسلام طبرسی - متوفای ۵۴۸ق - در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۱۶۷) می نویسد: «سئل ابو عبد الله (ع) عن طین الارمنی، فیؤخذ للکسیر و المبطون، ایحل أخذه؟» از امام صادق (ع) درباره گل ارمنی سوال شد که: «آن را برای شکسته بندی و دل درد برمی گیرند، آیا این حلال است؟» حضرت فرمود: «لا بأس به؛ اما انه من طین قبر ذی القرنین، و طین قبر الحسین (ع) خیر منه؛ باکی در آن نیست؛ اما آن از خاک قبر ذی القرنین است و خاک قبر حسین (ع) از آن بهتر است.» مرحوم شیخ طوسی - متوفای ۴۶۰ق - در روایتش در کتاب مصباح المتعجد

(ص ۷۳۲) تنها به شکستگی اشاره کرده و در پاسخ نیز «قبر الحسین بن علی» علیهما السلام آورده و جز این دو مورد جزئی، تمام مآخذ زیر یکسان هستند: ابن فهد حلی - متوفای ۸۴۱ ق - در المهدب البارع (ج ۴، ص ۲۲۱)، شیخ حر عاملی در الفصول المهمه (ج ۳، ص ۴۴)، قطب الدین راوندی در دعوات (ص ۱۸۵ «اللكبس» نوشته)، مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۵۷، ص ۱۵۵)، (ج ۵۹، ص ۱۷۴) و (ج ۹۸، ص ۱۳۴)، مرحوم شیخ حسن نجفی در جواهر الکلام (ج ۲۶، ص ۲۶۹)، مرحوم سید علی طباطبایی در ریاض المسائل (ج ۲، ص ۲۹۰ چاپ قدیم)، مرحوم وحید بهبهانی در حاشیه مجمع الفائده و البرهان (ص ۷۰۷) و آیت الله محمد صادق روحانی در فقه الصادق (ج ۲۴، ص ۱۷۸). مرحوم آیت الله العظمی حکیم در مستمسک العروه (ج ۵، ص ۴۹۲) همچون محقق نراقی در مستند الشیعه (ج ۱۵، ص ۱۶۹) تنها به این موضوع اشاره کرده اند که آن را از قبر ذوالقرنین بر می گیرند. مرحوم امام خمینی در تحریر الوسیله (ج ۲، ص ۱۶۵) هر چند به این حدیث اشاره نکرده اند، اما خوردن این گل را در صورتی که درمان منحصر بدان باشد یا آن را به گونه ای با آب بیامیزند که دیگر مصداق خاک نباشد، جایز شمرده اند.

احادیث پراکنده

افزون بر احادیثی که تاکنون آورده ایم، احادیث دیگری نیز هستند که همگی بر بزرگی و جلالت ذوالقرنین حکایت می کنند؛ ولی در اینجا نیاوردیم؛ زیرا یا با ظاهر قرآن کریم هماهنگی ندارد و دست کم مورد تأیید آن قرار نمی گیرد (همچون رفتن ذوالقرنین به ظلمات، وزارت خضر که به نظر می رسد نوعی بازتاب وزارت حضرت دانیال (ع) در دستگاه داریوش باشد، رفتن او به حج و دیدارش با حضرت ابراهیم (ع) و...) و یا با تاریخ سازگار نیست (همچون یکی گرفتن او و فریدون که نشان دهنده نفوذ اساطیر ایرانی در مصادر تاریخی اسلامی است و یا یکی انگاشتن او و اسکندر که بیشتر مورد نظر مفسران بوده و نه متون حدیثی). مطلب شاذ و شاید منحصر به فردی نیز مرحوم علامه مجلسی در کتاب فارسی تذکره الائمه (ص ۴۴) آورده که به نام مادر ذوالقرنین اشاره کرده است؛ بدین صورت که می فرماید: احادیث فراوان و متواتری از سنی و شیعه وارد شده که دلالت می کند بر جلالت حضرت زهرا علیها السلام و فضیلت و عصمت و پاکی او. آن حضرت سرور بانوان جهان بود و شرافتش بیش از زنان پیامبر (ص) و دیگر پیامبران و زنان ائمه معصوم و دخترانشان بود. او اشرف از حوا، هاجر و ساره (زنان ابراهیم) و راحیل و لیا (زنان یعقوب) و صفورا (دختر شعیب) و یوکابد (مادر موسی) و... و مریم (مادر عیسی) و ناهید (مادر ذی القرنین) بود. این مطلب از البیان فی عقائد اهل الایمان (ص ۵۸) برگرفته شده است.

ذوالقرنین کیست؟

قرآن کریم به دلایلی از ذوالقرنین پرده برداشته و نام و نشان و جایگاه او را مشخص نکرده و به ذکر کلیاتی چون لقب و برخی کارهای نمایان بسنده کرده است و البته از يك کتاب آسمانی که برای هدایت مردم فرود آمده، جز این انتظاری نباید داشت؛ چون در غیر این صورت، در سیمای کتابی تاریخی نمایان می شد و این نقض غرض بود. با این حال مفسران از دیرباز کوشیده اند در جهت رمزگشایی از آیات قرآن و پرده برداری از هویت تاریخی و واقعی ذوالقرنین گام بردارند و از این رو اشخاصی را مطرح کرده اند که مهمترین، جاقفاده ترین و پذیرفته ترین نشان الکساندر مکادونی یا همان اسکندر مقدونی است. این نظریه معمولاً در بسیاری از تفاسیر کهن و پس از آن پذیرفته یا با تسامح نقل شده است؛ از قبیل: تفسیر مقاتل بن سلیمان (ج ۲، ص ۵۹۹)، تاج التراجم (ج ۳، ص ۱۳۳۵)، تفسیر قرطبی (ج ۱۱، ص ۴۶)، تفسیر جلالین (ص ۳۹۳)، تفسیر ثعالبی (ج ۲، ص ۵۴۰)، تفسیر سوراآبادی (ج ۲، ص ۱۴۴۶)، تفسیر شریف لاهیجی (ج ۲، ص ۹۲۵)، تفسیر ملاصدرا (ج ۲، ص ۱۱۶)، جوامع الجامع (ج ۲، ص ۴۳۲) و (ج ۴، ص ۱۳). مولف تفسیر گازر (ج ۵، ص ۴۱۳) گفتار فیروزآبادی در قاموس را می آورد که: ذوالقرنین، لقب اسکندر

رومی است و نیز در تفسیر جامع (ج ۴ ص ۲۱۷)، تفسیر صفی (ج ۱، ص ۴۴۲)، کشف الحقائق (ج ۲، ص ۲۴۶)، تفسیر مجمع البحرین (ج ۲، ص ۳۸۸)، تفسیر منهج الصادقین (ج ۵، ص ۳۶۳)، تفسیر مواهب علیه (ج ۱، ص ۱۲۱)، کنز الدقائق (ج ۸، ص ۱۴۲)، مقتنیات الدرر (ج ۲، ص ۱۱۷)، زبدة التفاسیر (ج ۴، ص ۱۴۲)، تفسیر اثنا عشری (ج ۲، ص ۵۶۶) و مخزن العرفان فی تفسیر القرآن (ج ۸، ص ۶۹).

اما عده‌ای نیز از دیرباز این دیدگاه را نمی‌پذیرفتند و به دلایلی ردش می‌کردند؛ از جمله ابن کثیر - متوفای ۷۷۴ ق - در البدایه و النهایه (ج ۲، ص ۱۲۵) درباره ذوالقرنین می‌نویسد: «گویند او اسکندر بود؛ چنین نیست، زیرا اولاً او بنده مؤمن صالح و پادشاهی دادگر بود و خضر نبی و زارتش را بر عهده داشت. ثانیاً اسکندر مشرک و وزیرش فیلسوف بود و بین آن دو بیش از هزار سال فاصله بود. چگونه این می‌تواند او باشد؟ آن دو برابر و مشابه نیستند.» البته او در همان جا نخست نظر مفسر قدیمی، قتاده را می‌آورد که: «اسکندر، ذوالقرنین بود.» و سپس خود می‌افزاید: «اما اسکندر مشرک و وزیرش فیلسوف بود.»

پیش از او نیز فخر رازی در تفسیر کبیر یا مفاتیح الغیب (ج ۷، ص ۴۹۵) اقوال گوناگونی را درباره ذوالقرنین می‌آورد و هر چند احتمال اسکندر بودن را مرجح می‌شمارد، اما می‌نویسد: «اشکال قوی این نظریه آن است که اسکندر شاگرد ارسطوی حکیم و بر مذهب او بود و بزرگداشت خداوند از او، به معنی راست و بر حق دانستن مذهب ارسطوست و این از چیزهایی است که راهی بدان نیست!»

ابن حجر عسقلانی - متوفای ۸۵۲ ق - نیز در فتح الباری شرح صحیح البخاری (ج ۶، ص ۲۷۰) این هم‌انگاری را توهین تلقی کرده، می‌نویسد: «کان ذوالقرنین نبیاً و کان الاسکندر کافراً و کان معلمه ارسطاطالیس و کان یا تمر بامرہ و هو من الکفار بلاشک؛ ذوالقرنین پیامبر بود و اسکندر کافر، معلمش ارسطو بود و به دستور او رفتار می‌کرد و بی گمان او از کافران بود!» (همان، ص ۲۷۱). صالحی شامی - متوفای ۹۴۲ ق - نیز در سبیل الهدی و الرشاد (ج ۲، ص ۳۴۸) نوشته: «توهین است که ذوالقرنین را اسکندر گمان کنند.»

مفسر سنی معاصر، وهبة زحیلی در تفسیر المنیر (ج ۱۶، ص ۲۳) از شوکانی - متوفای ۱۲۵۰ ق - نقل می‌کند که: «اسکندر کافر و شاگرد ارسطو بود.» در تفاسیر معاصر معمولاً بر این دیدگاه تأکید می‌شود و میان آن دو شخصیت تفاوت قائل می‌شوند؛ مثلاً در تفسیر هدایت (ج ۶، ص ۴۷۲) می‌خوانیم: «اسکندر از پیروان ارسطو بود و تعلیمات اسکندر جنبه الهی نداشت و آیات قرآن را نمی‌توان بر او منطبق ساخت و خبری نرسیده که او سد ساخته باشد.»

در احسن الحدیث (ج ۶، ص ۲۷۴) نیز می‌خوانیم: «ذوالقرنین نمی‌تواند اسکندر باشد؛ چون او مردی موحد و خداشناس و دارای مکارم اخلاق بود؛ ولی اسکندر بنا به نقل تواریخ پادشاهی سفاک و ستمگر و بی‌دین و جاه‌طلب و عاری از توحید بود.» در تفسیر الکاشف (ج ۵، ص ۱۵۶) آمده: «غریب‌ترین اقوال این است که او (ذوالقرنین) اسکندر باشد؛ چه، او مؤمن به خدا و قیامت و فردی صالح بود، در صورتی که اسکندر، وثنی و بت‌پرست بود.» تفسیر آسان (ج ۲۱، ص ۲۱) می‌گوید: «اسکندر، ذوالقرنین نیست، صفات قرآنی او را ندارد و سدی مطابق آنچه قرآن گفته، نساخته است.» در تفسیر الفرقان (ج ۱۸، ص ۱۸۰ به بعد) این دیدگاه رد می‌شود؛ چنان که در تفسیر من هدی القرآن (ج ۶، ص ۴۷۵). در تفسیر نمونه (ج ۱۲، ص ۵۴۳) نیز می‌خوانیم: «اسکندر دارای صفاتی نیست که قرآن برای ذوالقرنین بر شمرده، به علاوه که اسکندر سد معروفی هم نساخته است.»

اما محکم‌ترین دلایل در رد نظریه یکی گرفتن اسکندر و ذوالقرنین همان است که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (ج ۱۳، ص ۵۲۸ به بعد) آورده است که خلاصه‌اش بدین قرار است: «اولاً اسکندر تنها پادشاهی نیست که بر بیشتر آبدیهای زمین دست یافته باشد و تاریخ، شاهانی را نشان می‌دهد که اگر قلمروشان پهناور تر از او نبود، کمتر هم نبود. ثانیاً اوصافی که قرآن برای ذوالقرنین بر شمرده، تاریخ برای اسکندر مسلم نمی‌داند و بلکه آنها

را انکار می کند؛ مثلاً قرآن کریم می فرماید که: «ذوالقرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بود و خلاصه دین توحید داشته»، در حالی که اسکندر مردی وثنی و از صابئی ها بود؛ همچنان که قربانی کردنش برای مشتری خود شاهد آن است. و نیز بر پایه فرموده قرآن کریم، ذوالقرنین بنده ای صالح بوده که به عدل و رفق مدارا می کرد، در صورتی که تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته است. ثالثاً در هیچ یک از تواریخ نیامده که اسکندر سدی به آن اوصاف که قرآن فرموده، ساخته باشد.»

آنگاه ایشان به نظریات دیگر می پردازد و همگی را رد می کند تا اینکه به نظریه کوروش بودن ذوالقرنین می رسد و خلاصه کلام مولانا ابوالکلام آزاد در این باره را می آورد که: «ذوالقرنین همان کوروش هخامنشی است که امپراتوری ایرانی را تأسیس کرد و میان دو مملکت فارس و ماد را جمع نمود. بابل را مسخر کرد و به یهود اجازه مراجعت از بابل به اورشلیم را صادر کرد و در بنای هیکل کمک ها کرد و مصر را به تسخیر خود در آورد. آنگاه به سوی یونان حرکت نمود، بر مردم آنجا نیز مسلط شد و به طرف مغرب رهسپار گردید. سپس رو به سوی شرق نهاد و تا اقصی نقطه مشرق پیش رفت.»

آنچه قرآن از وصف ذوالقرنین آورده، با این پادشاه تطبیق می شود؛ زیرا اگر ذوالقرنین مردی مؤمن به خدا و به دین توحید بود، کوروش نیز بود. اگر او پادشاهی عادل و رعیت پرور و دارای سیره رفیق و رأفت و احسان بود، این نیز بود. اگر او نسبت به ستمگران و دشمنان مردی سیاستمدار بود، این نیز بود. و اگر خدا به او از هر چیزی سببی داده، به این نیز داده بود. و اگر میان دین و عقل و فضایل اخلاقی، و عده و عده و ثروت و شوکت و انقیاد اسباب برای او جمع کرده، برای این نیز جمع کرده بود. و همان طور که قرآن کریم فرموده، کوروش نیز سفری به سوی مغرب کرده، حتی بر لیدیها^۱ و پیرامون آن نیز مستولی شده و بار دیگر به سوی مشرق سفر کرده، مردمی صحرائشین و وحشی دید که در بیابانها زندگی می کردند. و نیز سدی بنا کرده که به طوری که شواهد نشان می دهد، در تنگه داریال میان کوههای قفقاز و نزدیکی های شهر تفلیس است.»

مرحوم علامه طباطبایی پس از نقل این مطلب خلاصه، به تفصیل نسبی آن می پردازد و آخر سر نظر خود را درباره نظریه مطرح شده، چنین می نویسد که: «هر چند بعضی از جوانبش خالی از اعتراضاتی نیست، لیکن از هر گفتار دیگری انطباقش با آیات قرآنی روشن تر و قابل قبول تر است.» (ج ۱۳، ص ۵۴۱)

در تفسیر نمونه (ج ۱۲، ص ۵۴۹) نیز ضمن رد اقوال دیگر، بر احتمال اخیر تأکید می شود و پس از ذکر مطالب ابوالکلام آزاد، می گوید: «درست است که در این نظریه نیز نقطه های ابهامی وجود دارد، ولی فعلاً می توان از آن به عنوان بهترین نظریه درباره تطبیق ذوالقرنین بر رجال معروف تاریخی نام برد.» و پیشتر هم نوشته: «بسیاری از مفسران و مورخان معاصر، این نظریه را با لحن موافق در کتابهای خود مشروحاً آورده اند.» (ج ۱۲، ص ۵۴۳) که از آن جمله می توان به تفسیر من هدی القرآن (ج ۶، ص ۴۷۵) و الفرقان فی تفسیر القرآن (ج ۱۸، ص ۱۸۰ به بعد) اشاره کرد. و مؤلف تفسیر المنیر (ج ۱۶، ص ۲۰) با قاطعیت تمام ذوالقرنین را همان کوروش می داند که دو طرف جهان را گشت و احتمالاً به خاطر شجاعتش به ذوالقرنین ملقب شد و پیامبر نبود: «هو علی التحقیق الملك الفارسی الصالح قورش!» با این همه به نظر می رسد و بهتر باشد که با توجه به شأن نزول آیات مربوط به ذوالقرنین، به خاستگاه سوال پرسشگران توجه کرد و موضوع را از آن دیدگاه کاوید.

درنگی دوباره در شأن نزول

در بخش نخست این مقاله به شأن نزول این آیات پرداختیم که دیدیم مفسران و مورخان بسیاری و بلکه عمده آنها، نزول این آیات را در پی طرح پرسش یهودیان دانسته اند که به کفار قریش گفته بودند برای آزمون راستی و درستی پیامبری حضرت محمد مصطفی (ع)، از او بپرسید که ذوالقرنین کیست و... این موضوع در نحوه بیان آیات نیز

هویدا است؛ چنان که آیه شریفه می‌فرماید: «و یسئلونک عن ذی القرنین: از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند.» (کهف، ۸۳) در این صورت باید به سراغ متون یهودی و نشان ذوالقرنین را در آنجا جستجو کرد.

در متن عربی عهد عتیق (بخش نخست کتاب مقدس که شامل تورات و ملحقات آن می‌شود)، در دو جا با لفظ ذی القرنین و ذالقرنین (به عبری: لُقرانیم) مواجه می‌شویم؛ یعنی در باب ششم کتاب دانیال نبی (ع) که آن حضرت به ذکر رؤیایی که دیده بود و تفسیری که از آن شد، می‌پردازد. در اینجا سوای متن عربی، به دو متن فارسی نیز رجوع می‌کنیم که یکی در سال ۱۹۰۴ و دیگری در سال ۱۹۹۵ منتشر شده است. اختصاراً از اولی به «ترجمه قدیم» و از دومی به «ترجمه جدید» یاد می‌کنیم. آن حضرت رؤیای خود را چنین بازگو می‌کنند:

■ وفي السنة الثالثة من مدت حکم بیلشاصر الملك ظهرت لی انا دانیال رؤیا اخر بعد الرؤیا الاولى، و کنت آنئذ فی شوشان - عاصمة ولاية عیلام - بجوار نهر اولای، فرفعت عینی و اذا بی اری کبشاً واقفاً عند النهر، و له قرنان طویلان...:

در سال سوم سلطنت بلشصر، رؤیایی بر من دانیال ظاهر شد. در رؤیا می‌دیدم که در دار السلطنه شوش که در ولایت عیلام می‌باشد، می‌بودم. در عالم رؤیا دیدم که نزد نهر اولای می‌باشم. قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر بر آمده^{۱۱} و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ جاننداری با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد؛ و بر حسب رأی خود عمل نموده، بزرگ می‌شد.

بینما کنت متأملاً، اقبل تیس من المغرب عبر کل الارض من غیر ان یمسها، و کان للتیس قرن بارز بین عینی و اندفع بکل شده قوته نحو الکبش «ذی القرنین» الذی رأیته واقفاً عند النهر...:

حینی که متفکر می‌بودم، اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می‌آمد و زمین را لمس نمی‌کرد^{۱۲} و در میان چشمان بز نر، شاخی معتبر^{۱۳} بود و به شدت قوت خویش به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ دوید و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید، با او به شدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یاری مقاومت نبود. پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد.

و بز بی نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت، آن شاخ بزرگ شکسته شد و جایش چهار شاخ معتبر به سوی بادهای اربعه آسمان بر آمد. ^{۱۴} و از یکی از آنها یک شاخ کوچک بر آمده^{۱۵} و به سمت جنوب و مشرق، و فخر زمینها^{۱۶} بسیار بزرگ شد و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان^{۱۷} را به زمین انداخته و پایمال نمود. و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دائمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید...^{۱۸}

و چون من دانیال رؤیا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد و آوازی شنیدم که می‌گفت: «ای جبرائیل، این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز.» پس او مرا گفت:

افهم یا ابن آدم. ان الرؤیا تختص بوقت المنتهی... ان الکبش «ذوالقرنین» الذی رأیته، هو ملوک مادی و فارس و التیس الاشرع، هو ملک اليونان. و القرن العظیم الثابت بین عینی هو الملك الاول...:

ای پسر انسان، بدان که این رویا برای زمان آخر می‌باشد... اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی، پادشاهان مادیان و فارسیان می‌باشد و آن بز نر ستبر، پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود، پادشاه اول است. و اما آن شکسته شدن و چهار [شاخ] در جایش بر آمد، چهار سلطنت از قوم او، اما نه از قوت او برپا خواهند شد...^{۱۹} تو رؤیا را بر هم نه؛^{۲۰} زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد...»

آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم؛ اما درباره رؤیا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید. (باب هشتم)

■ در سال سوم سلطنت کوروش - پادشاه پارس - دانیال رؤیای دیگری دید و تعبیر آن به او آشکار شد. این رویا

درباره يك جنگ بزرگ بود که در آینده به وقوع می پیوست:

روز بیست و چهارم اولین ماه سال در کنار دجله ایستاده بودم. ناگهان مردی را دیدم... او به من گفت: «ای دانیال مترس؛ چون از همان روز اول که در حضور خدای خود روزه گرفتی و از او خواستی تا به تو فهم بدهد، درخواست تو شنیده شد و خدا همان روز مرا نزد تو فرستاد؛ اما فرشته ای که بر مملکت پارس حکمرانی می کند، بیست و یک روز با من مقاومت کرد و مانع آمدن من شد. سرانجام میکائیل به یاری من آمد و من توانستم به اینجا بیایم تا به تو بگویم که در آینده برای قومت چه روی خواهد داد؛ زیرا این رؤیا مربوط به آینده است. (۱:۱۰ تا ۱۴)

[سپس آن فرستاده آسمانی گفت: «من همان کسی هستم که] فرستاده شدم تا داریوش مادی را در سال اول سلطنتش تقویت و حمایت کنم؛ اما حال می خواهم به تو نشان دهم چه وقایعی در آینده رخ خواهد داد: در مملکت پارس سه پادشاه دیگر به سلطنت خواهند رسید. پس از آن، پادشاه چهارم روی کار خواهد آمد که از همه ثروتمندتر خواهد بود و همه را به ضد یونان تحریک خواهد کرد.

[ترجمه قدیم: سپس] پادشاهی جبار^{۲۱} خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد. و چون بر خیزد، سلطنت او شکسته خواهد شد و به سوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید؛ اما نه به ذریت او، و نه موافق استقلالی که اول داشت؛ زیرا که سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران، غیر از ایشان، داده خواهد شد.

[ترجمه جدید:] و پادشاه مصر^{۲۲} قدرت کسب خواهد کرد؛ ولی یکی از سردارانش به ضد او شورش نموده، سلطنت را از دست وی خواهد گرفت. چند سال پس از آن، بین پادشاه مصر و پادشاه سوریه^{۲۳} پیمان صلح بسته خواهد شد و برای تحکیم این پیمان، دختر پادشاه مصر به عقد پادشاه سوریه در خواهد آمد... (۱:۱۱ تا ۶)

آنچه آمد، بخش مهمی از روایت عهد عتیق درباره کوروش بود که آشکارا لقب «ذی القرنین» را در توصیف آن «پادشاه مادیان و پارسیان» به کار برده است. و البته این آیات تنها مواردی نیستند که در عهد عتیق به کوروش اشاره شده است. در کتاب اشعیاى نبی (ع) که جزوی از همان مجموعه است، با عظمت و بزرگداشت هر چه تمامتر و با عباراتی که تقریباً در تمام عهد عتیق بی مانند است، از کوروش یاد شده و او را همپای موعود منتظر کیش یهود بالا برده و تکریم کرده است و او کسی نیست جز ماشیح یا مسیح. آنچه در پی می آید، بخشهایی از بابهای ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶ و ۴۸ کتاب اشعیاست که به روشنی کارهای کوروش را پیشگویی می کند و از او به عنوان «مسیح خداوند، رهبر برگزیده خدا، بنده و خدمتگزار خدا، چیره و پیروز بر اقوام و پادشاهان، گستراننده عدل و انصاف واقعی، برانگیخته به عدالت، گشاینده چشمان کور و رهاننده زندانیان» یاد می کند؛ «او را از شرق می آورد، از شمال به جنگ قومها می فرستد، و خداوند توسط او با ملل جهان عهد می بندد، به وسیله او به مردم دنیا نور می بخشد و گنجهای پنهان را از زانیان می دارد...» هر چه توصیفات حضرت دانیال (ع) رمز گونه است، بیانات حضرت اشعیا (ع) واضح و بی پرده است:

■ چه کسی این مرد^{۲۴} را از مشرق آورده است که هر جا قدم می گذارد، آنجا افتخار می کند؟^{۲۵} چه کسی او را بر قومها و پادشاهان پیروز گردانیده است؟ شمشیر او سپاهیان آنان را مثل غبار به زمین می اندازد و کمانش آنان را چون پر کاه پراکنده می کند. آنان را تا جاهای دور که قبل از آن پایش به آنجا نرسیده بود، تعقیب می کند و به سلامت پیش می رود. چه کسی این کارها را کرده است؟ مگر نه من که خداوند ازل و ابدی هستم؟ (باب ۴۱، آیات ۱ تا ۴)

■ من مردی^{۲۶} را از مشرق برگزیده ام و او را از شمال به جنگ قومها خواهم فرستاد. او نام مرا خواهد خواند و من او را بر پادشاهان مسلط خواهم ساخت. مثل کوزه گری که گل را لگدمال می کند، او نیز آنها را پایمال خواهد کرد. آیا کسی تا به حال این را پیشگویی کرده است؟ (باب ۴۱: ۲۵ و ۲۶)

■ خداوند می فرماید: «این است خدمتگزار من که او را تقویت می کنم.^{۲۷} این است برگزیده من که از او

خشنودم. او را از روح پر می سازم تا عدالت و انصاف را برای قومهای جهان به ارمغان آورد. او آرام است و در کوچه‌ها فریاد نخواهد کرد و کسی صدایش را نخواهد شنید. نی خرد شده را نخواهد شکست و شعله ضعیف را خاموش نخواهد کرد. او عدل و انصاف واقعی را به اجرا در خواهد آورد. دل‌سرد و نومید نخواهد شد و عدالت را بر زمین استوار خواهد ساخت، مردم سرزمینهای دور دست منتظرند تا تعالیم او را بشنوند.»

خداوند، خدایی که آسمانها را آفرید و گسترانید و زمین و هر چه را که در آن است به وجود آورد، به خدمتگزار خود چنین می گوید: «من که خداوند هستم، تو را خوانده‌ام و به تو قدرت داده‌ام تا عدالت را برقرار سازی. توسط تو با تمام قومهای جهان عهد می بندم و به وسیله تو به مردم دنیا نور می بخشم. تو چشمان کوران را باز خواهی کرد و آنانی را که در زندانهای تاریک اسیرند، آزاد خواهی ساخت. ۲۸ من خداوند ۲۹ هستم و نام من همین است. جلال خود را به کسی نمی دهم و بتهارا شریک خویش نمی سازم.» (باب ۴۲: ۱ تا ۹) ... اکنون نیز درباره کوروش می گویم که: «او رهبری است که من برگزیده‌ام و خواست مرا انجام خواهد داد. ۳۰ او اورشلیم را بازسازی خواهد کرد و خانه مرا دوباره بنیاد خواهد نهاد. (باب ۴۴: ۲۸)

■ خداوند به مسیح ۳۱ خویش یعنی به کوروش - که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امتهارا مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌های دیگر بسته نشود - چنین می گوید که: «من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من بیهو که تو را به اسمت خوانده‌ام، خدای اسرائیل می باشم؛ به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خدایش اسرائیل. ۳۲ هنگامی که مرا نشناختی، تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم. من بیهو هستم و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی. تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من بیهو هستم و دیگری نی؛ پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت... (۴۵: ۱ تا ۷)

من او را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیران مرا آزاد خواهد نمود؛ اما نه برای قیمت و نه برای هدیه. ۳۳ خداوند چنین می گوید: حاصل مصر و تجارت حبشه و اهل سبا نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود و تابع تو شده، در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس خواهند نمود. (۴۵: ۱۳ و ۱۴)

من که خداوند هستم، به راستی سخن می گویم: ای قومهایی که از دست کوروش می گریزید، جمع شوید و نزدیک آید و به سخنان من گوش دهید. چه نادانند آنانی که بتهای چوبی را با خود حمل می کنند و نزد خدایانی که نمی توانند نجاتشان دهند، دعا می کنند! ... غیر از من چه کسی گفته که این چیزها در مورد کوروش عملی خواهد شد؟ غیر از من خدایی نیست. من خدای عادل و نجات دهنده هستم و دیگری نیست. (۴۵: ۲۰)

■ تنها من خدا هستم و کسی دیگر مانند من نیست که بتواند به شما بگوید در آینده چه رخ خواهد داد. آنچه بگویم، واقع خواهد شد و هر چه اراده کنم، به انجام خواهد رسید. مردی را از مشرق، ۳۴ از آن سرزمین دور دست فرا می خوانم. او مانند یک پرند شکاری فرود خواهد آمد و آنچه را اراده نموده‌ام، انجام خواهد داد. آنچه گفته‌ام، واقع خواهد شد. ای مردم دیرباور که فکر می کنید آزادی شما دور است، به من گوش دهید: من روز آزادی تان را نزدیک آورده‌ام. (۴۶: ۹ تا ۱۳)

■ خداوند می گوید: ای بابل، از تخت خود به زیر بیا و بر خاک بنشین؛ زیرا دوران عظمت تو به سر آمده است... ای بابل، در تاریکی بنشین و خاموش باش. (۴۷: ۱ و ۵) همه شما بیایید و بشنوید. هیچ کدام از خدایان شما قادر نیست پیشگویی کند که مردی را که من برگزیده‌ام، حکومت بابل را سرنگون خواهد کرد و آنچه اراده کرده‌ام، به جا خواهد آورد؛ اما من این را پیشگویی می کنم. بلی، من کوروش را خوانده‌ام و به او این مأموریت را داده‌ام و او را

کامیاب خواهیم ساخت. (۴۸: ۱۴ و ۱۵) ۳۵

ای قوم بنی اسرائیل، از بابل بیرون بیایید! از اسارت آزاد شوید! با صدای بلند سرود بخوانید و این پیام را به گوش تمام مردم جهان برسانید: «خداوند قوم بنی اسرائیل را آزاد ساخته است.» (۴۸: ۲۰)

روایت اسلامی

آنچه در این بخش آمد، مبتنی بر آیات عهد عتیق بود؛ اما آیا از میان آیات قرآن کریم و احادیث معصومان علیهم السلام شواهد دیگری وجود دارد که بر مطابقت شخصیت کوروش با ذوالقرنین دلالت کند؟ نگارنده در این مورد به شاهی گویاتر از چهار آیه در اوایل سوره مبارکه اسراء دسترس ندارد. در این سوره می خوانیم:

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسُدْنَ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلُنَّ أَعْلُوًا كَبِيرًا. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَهْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أُولَٰئِكَ لِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتَبِّرًا. عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عَلَيْنَا جِئْنَا لِكُافِرِينَ حَصِيرًا؛

در کتاب [تورات] به بنی اسرائیل خبر دادیم که: «همانا دو بار در زمین تبهکاری خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی بر خواهید خاست.» پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، [گروهی] از بندگان خود را که سخت جنگاورند، بر شما می گماریم... پس [از چندی] دوباره شمارا بر آن چیره می کنیم و به اموال و پسران یاری تان می دهیم... و چون تهدید دیگر فرارسد، [بیایند] تا شمارا اندوهگین کنند و در آن معبد در آیند، چنان که بار اول داخل شدند و بر هر چه دست یافتند، بکسره نابود [ش] سازند. [اسراء، ۴ تا ۷]

در این آیات چند نکته مختلف وجود دارد که مفسران تعبیرات متعددی درباره شان به کار برده اند:

الف) دو بار تبهکاری، از ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید روایت شده که: تبهکاری نخست، قتل حضرت زکریا (ع) است و تبهکاری دوم کشتن فرزندش حضرت یحیی (ع) که در نتیجه فساد نخست، «سلط الله علیهم سابور ذالاکتاف ملکا من ملوک فارس... خداوند شاپور ذالاکتاف یکی از پادشاهان ایران را بر ایشان مسلط کرد و در نتیجه فساد دوم، خداوند بختنصر را بر ایشان گماشت.» این تفسیر در مجمع البیان (ج ۶، ص ۶۱۲)، زاد المسیر (ج ۳، ص ۱۱) و الجدید فی تفسیر القرآن (ج ۴، ص ۲۷۳) آمده است، و البته از لحاظ تاریخی، خدشه دار است؛ زیرا شاپور ساسانی سالیان بسیار پس از بختنصر روی کار آمد.

در تفسیر نمونه این حدیث نبوی به نقل از تفسیر طبری آمده که: مراد از تبهکاری اول، قتل زکریا (ع) و گروهی دیگر از پیامبران است و منظور از وعده نخستین، وعده انتقام الهی از بنی اسرائیل به دست بختنصر می باشد و مراد از فساد دوم شورشی است که پس از آزادی به دست یکی از سلاطین فارس مرتکب شدند. (ج ۱۲، ص ۲۹) پیش از آن هم می آورد: حمله بختنصر قدرت و شوکت آنها را به کلی درهم کوبید، این تازمان کوروش ادامه داشت. (همان، ص ۲۸)

در تفسیر مقاتل بن سلیمان (ج ۲، ص ۵۲۲) می خوانیم: «وقضینا الی بنی اسرائیل... یعنی کشتار مردم و اسارت فرزندان شان و ویرانی بیت المقدس و سوزاندن تورات... سپس خداوند آنها را به دست کوروش الفارس [در پاورقی: یقال کوروش، درستش: کورش یا قورش] نجات بخشید و آنان را به بیت المقدس بازگرداند.» همین مضمون را سوراآبادی در تفسیرش (ج ۲، ص ۱۳۵۵) چنین آورده: «بختنصر همی برخواست به کشتن بنی اسرائیل... چون بنی اسرائیل را مقهور کرد، قصد بیت المقدس کرد و خزاین سلیمان در آنجا بود، همه را بر گرفت. آخر کورش همدانی پدید آمد، بنی اسرائیل را نصرت کرد. خدای عزوجل او را بر بختنصر دست داد.» در تاج التراجم (ج ۳،

ص ۱۲۵۲) به جای کورش یا کروس، خردوس الفارسی آمده!

در کتاب زبده التفاسیر (ج ۴، ص ۱۳) از چیرگی پارسیان در بار دوم و جنگیدن یکی از پادشاهان ملوک الطوائف (اشکانی) به نام جودرز (گودرز) خبر داده است؛ اما در کنز الدقائق و بحر الغرائب (ج ۷، ص ۳۵۸) می‌خوانیم: «گفته شده که خداوند در قلب بهمن بن اسفندیار محبتی نسبت به یهود انداخت، پس اسیرانشان را به شام برگرداند.» همین مطلب در تفسیر المعین (ج ۲، ص ۶۹۷) و تفسیر منهج الصادقین (ج ۵، ص ۲۵۱) آمده است.

(ب) عباداً لنا اولی باس شدید. در مورد این «بندگان سخت جنگاور خداوند» نیز تفسیرهای گوناگونی شده است. ابوالفرج ابن جوزی در زادالمسیر (ج ۳، ص ۱۰) وجوهای مختلفی را می‌آورد که یکی از آنها «قوم من اهل فارس» است. در المثنوی (ج ۴، ص ۱۶۵) به نقل از ابن جریر، ابن ابی شیبه، ابن المنذر و ابن ابی حاتم از «مجاهد» می‌نویسد که: «جند اتوا من فارس؛ لشکری که از ایران آمد.» فاذا جاء وعد الاخره راهم به فرستادن لشکر پادشاه ایران به بابل معنی می‌کند. (همان) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر روض الجنان (ج ۱۲، ص ۱۸۶) می‌نویسد: «یعنی بختنصر و لشکر او... از عهد خراب بیت المقدس تا آنکه که آبادان کردند در عهد کیرش هفتاد سال بود.»

نگارنده گمان می‌کند در این مورد مراجعه به بخشهایی از سفر تثبیه تورات، راهگشا خواهد بود؛ آنجا که حضرت موسی (ع) ضمن بازگفتن زحمات خود و سرکشیهای قومش، پیشگویانه می‌فرماید: «اگر آواز خدای خود را به دقت بشنوی تا هشیار شده، تمامی اوامر او را به جای آوری، آنگاه یهود تو را بر جمیع امتهای بلند خواهد گردانید؛ اما اگر آواز یهود را نشنوی تا هشیار شده، همه اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم به جا آوری، آنگاه جمیع این لعنت‌ها به تو خواهد رسید: ... خداوند از دور، یعنی از اقصای زمین امتی را که مثل عقاب می‌پرد، بر تو خواهد آورد؛ امتی که زبانش را نخواهی فهمید... و خداوند تو را در میان جمیع امتهای - از کران زمین تا کران دیگرش - پراکنده سازد و برای کف پایت آرامی نخواهد بود. (باب ۲۸) و چون جمیع این چیزها بر تو عارض شود... آنگاه یهوه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد و تو را از میان جمیع امتهایی که تو را به آنجا پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود و تو را به زمینی که پدران مالک آن بودند، خواهد آورد و بر تو احسان نموده، تو را بیشتر از پدران خواهد افزود... خداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد...» (باب ۳۰)

در کتاب ارمیای نبی (ع) این موارد واضح‌تر بیان شده است که خلاصه بسیار موجزش بدین قرار است: «... خداوند می‌گوید: ای خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد؛ امتی که زور آورند و امتی که قدیم‌اند و امتی که زبان ایشان را نمی‌دانی و گفتار ایشان را نمی‌فهمی (باب ۵: آیه ۱۵). اینک قومی از زمین شمال می‌آورم و امتی عظیم از اقصای زمین بر خواهند خاست. ایشان مردان ستم‌کش می‌باشند که ترحم ندارند (۶: ۲۲) و (۲۳). اینک من فرستاده تمامی قبایل شمال را با «بنده خود» نبوکدنصر - پادشاه بابل - گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همه امتهایی که به اطراف آن می‌باشند، خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی خواهم ساخت و تمامی این زمین ویران خواهد شد و این قومه هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود (۲۵: ۹ و ۱۱). من یوغی آهنین بر گردن این امتهای نهادم تا نبوکدنصر - پادشاه بابل - را خدمت نمایند. (۲۸: ۱۴)

خداوند می‌گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود، من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکورا که برای شما گفتم، انجام خواهم داد به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد (۲۹: ۱۰). پس خداوند می‌گوید که: ای بنده من یعقوب، مترس و ای اسرائیل، هر اسان مباش؛ زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رها کنید (۳۰: ۱۰). از پادشاه بابل ترسان مباشید؛ زیرا من با شما هستم تا شمارا نجات بخشم و شمارا از دست او رهایی دهم (۴۲: ۱۱). اینک من جمعیت امتهای عظیم را از زمین شمال برمی‌انگیزم و ایشان را بر بابل می‌آورم و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آن وقت گرفتار خواهد شد. خداوند می‌گوید که کلدانیان تاراج خواهند شد... اینک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم

آورد (۹:۵۰، ۱۰ و ۱۸)؛ زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن را هلاک سازد؛ زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل او می باشد...» (۱۱:۵۱)

همین معانی به نوعی دیگر در کتاب حزقیل نبی (ع) تکرار شده است و از آن جمله می فرماید: «... خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چالاک اند، تسلیم خواهم نمود.» (۳۱:۲۱)

چنان که دیدیم، در هر سه کتاب تثنیه، ارمیا و حزقیل علیهما السلام به سرکشی بنی اسرائیل و سختگیری و خشم و غضب خداوند بر ایشان اشاره شده است و نیز اینکه دوباره خداوند بر ایشان لطف می کند و چنان که در کتاب حضرت ارمیا (ع) آمد، با برانگیختن ایرانیان علیه بابل، بنی اسرائیل از اسارت رهایی می یابند و به دیار پدرانشان باز می گردند؛ بنابراین چه بسا بتوان منظور از «بندگان زورمند و جنگاور» در آیه مزبور را به سپاهیان بابلی حمل کرد! باری، اینها همه تفصیل چهار آیه ای است که با ایجاز ویژه قرآن کریم در اوایل سوره مبارکه «اسراء» آمده است و پیشتر به چند نکته آن اشاره کردیم؛ و اما نکته سوم اینکه می فرماید:

ج) ثم ردنا لکم الکره علیهم و مددناکم باموال و بنین؛ سپس دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و به اموال و پسران یاری تان می کنیم.

در مورد این آیه عمدتاً به اقدام کوروش اشاره می شود که اجازه بازگشت بنی اسرائیل به سرزمین شان را صادر کرد و بخش دوم آیه نیز باز به او برمی گردد که اموال هیکل (معبد اورشلیم) را که بختنصر مصادره کرده بود، به معبد باز گرداند. در مورد بخش اول، در کتاب دوم تواریخ ایام که عزرائیل کاهن و کاتب (یا به فرموده علامه طباطبائی همان حضرت عزیر (ع)) آن را نگاشته، می خوانیم:

■ در سال اول کوروش - پادشاه فارس - تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کوروش - پادشاه فارس - را برانگیخت تا فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: ^{۳۶} کوروش - پادشاه فارس - چنین می فرماید: «بپوه، خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرموده که خانه ای برای وی در اورشلیم بنا نمایم. (۲۳:۳۶ و ۲۳)»

و اما درباره بخش دوم نیز بهتر است نخست به کتاب مقدس (کتاب عزرا) مراجعه کنیم:

■ کوروش اشیای قیمتی خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در معبد خدایان خود گذاشته بود، به یهودیان پس داد. کوروش به خزانه دار خود - میترداد - دستور داد که تمام این اشیای قیمتی را از خزانه بیرون بیاورد و به سرپرست یهودیانی که به سرزمین یهودا باز می گشتند، تحویل بدهد. (۷:۱ و ۸)

■ کوروش پادشاه، فاتح بابل، در سال اول سلطنتش فرمانی صادر کرد که خانه خدا از نو ساخته شود. همچنین او تمام ظروف طلا و نقره ای را که نبوکدنصر از خانه خدا از اورشلیم گرفته و در بتخانه بابل گذاشته بود، دوباره به خانه خدا باز گرداند.

کوروش این ظروف را به شیشبصر - که خودش او را به سمت فرمانداری یهودا تعیین کرده بود - سپرد و به او دستور داد که ظروف را به محل خانه خدا در اورشلیم باز گرداند و خانه خدا را در آن محل دوباره بنا کند. (۵:۱۳ تا ۱۵)

■ داریوش پادشاه فرمان داد که در کتابخانه بابل - که اسناد در آنجا نگهداری می شد - به تحقیق بپردازند. سرانجام در کاخ اکباتان که در سرزمین مادهاست، طوماری پیدا کردند که روی آن چنین نوشته شده بود: در سال اول سلطنت کوروش پادشاه، در مورد خانه خدا در اورشلیم این فرمان از طرف پادشاه صادر شد: «خانه خدا که محل تقدیم قربانیهاست، دوباره ساخته شود. عرض و بلندی خانه، هر یک شصت ذراع^{۳۷} باشد. دیوار آن از سه ردیف سنگ بزرگ و یک ردیف چوب روی آن ساخته شود. تمام هزینه آن از خزانه پادشاه پرداخت شود. ظروف طلا و نقره ای

که نبو کدنصر از خانه خدا گرفته و به بابل آورده بود، دوباره به اورشلیم باز گردانیده و مثل سابق، در خانه خدا گذاشته شود.» (۱:۶ تا ۵)

سور آبادی (ج ۲، ص ۱۳۵۶) در همین باره می نویسد: «ثم ردنا لكم الكرة عليهم: پس باز گردانیدیم شمارا دولت، بر ایشان به کوروش...»

جلال الدین سیوطی از عالمان پر کار و کوشای اهل سنت - متوفای ۹۱۱ ق - در المثنور (ج ۴، ص ۱۶۵) به نقل از ابن جریر از حدیفة ابن الیمان صحابی پیامبر (ص) می آورد که آن حضرت فرمود: «چون بنی اسرائیل در روز سبت سرکشی کرد و برتری جست و پیامبران را کشت، خداوند بختنصر را بر ایشان برانگیخت تا اینکه به بیت المقدس وارد شد و در عوض خون زکریا (ع)، هفتاد هزار نفر از ایشان را کشت و خاندانشان و فرزندان انبیار را به اسارت گرفت و زینت آلات بیت المقدس را با خود به بابل برد.»

حدیفة می گوید: عرض کردم: «ای پیامبر خدا، بیت المقدس که در نزد خداوند مهم بود.» حضرت تأیید کردند و درباره نحوه ساختن و جواهرات به کار رفته در آن توضیح دادند و اینکه بختنصر آنها را به بابل برد و بنی اسرائیل در حالی که بینشان برخی پیامبران و پیغمبر زادگان بود، سالها عذاب کشیدند تا اینکه خداوند بر ایشان رحم آورد: «... فأوحى الى ملك من ملوك فارس، يقال له كورس و كان مؤمناً، أن سرالى بقايا بنى اسرائيل حتى تستنقذهم...» پس به یکی از پادشاهان پارس که مرد مؤمنی بود، به نام کوروش، وحی کرد که به نزد بازماندگان بنی اسرائیل برود و آزادشان سازد... فسار كورس بنى اسرائيل و دخل بيت المقدس حتى رده اليه: کوروش چنین کرد و داخل بیت المقدس شد و زینت آلات آن را باز گرداند و بنی اسرائیل صد سال فرمانبردار خداوند بودند. سپس دوباره به گناه باز گشتند و خدا یکی از پادشاهان روم را بر ایشان چیره گردانید که به بیت المقدس آمد و اهالی را اسیر کرد و مسجد را سوزانید و به آنها گفت: «ای بنی اسرائیل، ان عدتم فى المعاصى، عدنا عليكم فى السبأء: اگر به گناهان باز گردید، ما هم به شیوه اسیر بردن شما برمی گردیم...»^{۳۸} آنگاه حضرت فرمود: «این بود بخشی از صفت زینت آلات بیت المقدس و مهدی آنها را به بیت المقدس باز می گرداند...»

این حدیث را سوای در المثنور، با کمی اختلاف در جزئیات، محمد بن جریر طبری - متوفای ۳۱۰ ق - در جامع البیان (ج ۱۵، ص ۱۷) و ثعلبی در کتاب الکشف البیان عن تفسیر القرآن یا تفسیر ثعلبی (ج ۶، ص ۷۰) آورده است. مرحوم شیخ ابو الفتوح رازی در روض الجنان (ج ۱۲، ص ۱۶۳) در ترجمه همین حدیث می نویسد: «... خدای تعالی بر زبان بعضی پیغامبران امر کرد پادشاهی را از پادشاهان پارس، نام او کوروش، و او مردی مؤمن بود، که: برو و بنی اسرائیل را از دست بختنصر بستان و حلّی بیت المقدس از او بستان و باز جای بر... مهدی (ع) در روزگار خود حلّی بیت المقدس باز جای فرماید بردن... و خدای تعالی خلق اولین و آخرین را در بیت المقدس جمع کند.» ناگفته نماند که آن مرحوم در جای دیگر (ج ۱۲، ص ۱۸۶) از کوروش به صورت کیرش بن احشویرش یاد کرده که احتمالاً کوروش بن خشایارشا منظور بوده که البته اشتباه است! اما طبری در تاریخ (ج ۱، ص ۳۸۵) نسبتاً درست نقل کرده: احشویرش بن کیرش. مرحوم جرجانی نیز در تفسیر گازر (ج ۵، ص ۲۵۵) به حدیث نبوی و روایت حدیفة اشاره کرده است، و نیز سید جعفر مرتضی به طور خلاصه در الصحیح من السیره (ج ۳، ص ۴۱) همین معانی را آورده است. طبری در تاریخش (ج ۱، ص ۱۴۱) چند جا از کیرش الماوذی (کوروش مادی) یاد کرده است و اینکه او بنی اسرائیل را به دیارشان باز گرداند (ج ۱، ص ۳۸۱): همین طور ابن خلدون در تاریخ (ج ۲، ص ۱۰۸).

اقدام کوروش در بازسازی بیت المقدس که مسعودی - متوفای ۳۴۵ ق - در التنبیه والاشراف (ص ۱۷۱) بدان اشاره می کند، در اشعار عربی نیز بازتاب داشته است؛ چنان که ابن سعد تمیمی سمعانی - متوفای ۵۶۲ ق - در کتاب الانساب (ج ۵، ص ۳۶۳) در این باره نخست به ویرانی بیت المقدس به دست بختنصر می نویسد و آنگاه شعر «وافر» را

نقل می کند که:

و بیت المقدس المعمور بیت
ورثناه عن المتقدمینا
بناه کورش البانی المعالی
بأمر الله خیر الامرینا

یعنی: بیت المقدس، این خانه آباد را ما از پیشینیان خود به میراث برده ایم. کوروش - آن بنیانگذار بزرگوار بها - به دستور خداوند که بهترین فرماندهان است، آن را بنا نهاد.

در تفسیر نمونه (ج ۱۲، ص ۲۹) حدیثی نبوی به نقل از تفسیر طبری آورده می شود که مضمون احادیث گذشته را تأیید می کند؛ ولی مؤلف تفسیر نمونه این ایراد را می گیرد که: «انطباق تاریخ زکریا و یحیی بر تاریخ بختنصر محرز نمی باشد... و قیام او حدود ششصد سال پیش از زمان یحیی صورت گرفته؛ بنابراین چگونه قیام بختنصر می تواند برای انتقام خون یحیی اقدام کرده باشد؟»

اشکال اصلی این تفسیر در آن است که زکریای مذکور در این حدیث را با حضرت زکریا پدر حضرت یحیی علیهما السلام یکی گرفته است. در حالی که منظور از این زکریا، به استناد زیر نویس تلمود، زکریا بن یهودا، کاهن زمان سلطنت یوآش - پادشاه یهود - است که به خاطر تقبیح بت پرستان، به دستور پادشاه در حیاط معبد سنگسار شد (سنهدرین، ۹۶ ب). در بخش دیگری از تلمود، یعنی در رساله گیطین، (۵۷ ب) می خوانیم:

چون نبوزردان - رئیس جلادان بختنصر و فرمانده ایشان در اورشلیم - به آنجا رفت و بسیاری را کشت، خون گرمی را دید که همچنان می جوشید. با پرس و جوی او مردم اعتراف کردند: (پیامبری در میانمان بود که عادت داشت ما را به خاطر بی دینی مان سرزنش کند، ما هم علیه اش برخاستیم و او را کشتیم و سالهاست که خونش آرام نگرفته است.) «آنگاه نبوزردان افراد بسیاری را کشت؛ چنان که به روایت رساله سنهدرین (۹۶ ب)، خون نود و چهار هزار نفر را ریخت، تا خون آرام گرفت. ۳۹»

به این ترتیب اشکال تفسیر نمونه رفع می شود. مرحوم ملافتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین (ج ۵، ص ۲۵۳) باز سازی «کوروش همدانی» را به دوران پس از بختنصر ارجاع می دهد و سرکشی دوم بنی اسرائیل را به هنگام شهید کردن حضرت یحیی (ع) و قصد هلاک کردن عیسی (ع) و سرکوب شدنشان به دست تتوس رومی... در التفسیر للکتاب الله العزیز (ج ۵، ص ۱۹۶) و (ج ۵، ص ۳۶۳) نیز همین معنی تکرار می گردد.

آیه دیگری که می تواند تا حدودی با مطلب مورد نظر ما تناسب داشته باشد، این فرموده خداوند است که: «و حسبوا الا تکون فتنه فعموا و صموا ثم تاب الله علیهم ثم عموا و صموا کثیر منهم: پنداشتند کفری در کار نیست، پس کور و کر شدند، سپس خدا توبه شان را پذیرفت، باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند، و خدا به آنچه انجام می دهند، بیناست.» (مائده، ۷۱)

سور آبادی در تفسیرش (ج ۱، ص ۵۹۳) این آیه را چنین معنی می کند: «و پنداشتندی که نبود ایشان را عقوبتی.» و گفته اند این فتنه، فساد دل است. «کور شدند به دل از دیدن فراعحق و کر شدند از شنیدن حق.» خدای تعالی بختنصر را بر ایشان گماشت تا ایشان را عقوبت کرد. «پس توبه داد ایشان را خدا» و نصرت کرد به کیرش همدانی «تا او دید آمدند و بسیار شدند. پس باز کور شدند و کر شدند و با سر فساد شدند بسیاری از ایشان.» آنگاه خدای تعالی تتوس بن اسبسیانوس رومی را بر ایشان گماشت و ایشان را عقوبت کرد.

سخن پایانی

دو نکته اساسی از مطالب باز گفته، به دست می آید: نخست یکی بودن ذوالقرنین و کوروش، و دوم تأکید بر وجه

مذهبی شخصیت ذوالقرنین که از ملهم و محدث بودن و دوستی با خداوند و دعوت مردم به حق و... برمی آید که از قضا باز آن را می توان دلیل دیگری بر تطبیق او با کوروش دانست؛ چه، کوروش هم پیش از اسلام وهم پس از آن در نظر مردم دارای وجهی روحانی بود؛ به گونه ای که از دیرباز دور مزارش گرد می آمدند و ادای احترام می کردند. این مقبره از آغاز دارای گروه نگهبان، خادم و روحانیان (مغان) بود و چنان که آریانوس گزارش می دهد، «پاسداری از مقبره،... از پدر به پسر انتقال می یافت. آنان از شاه روزانه يك گوسفند و جیره آرد و شراب دریافت می کردند و هر ماه اسبی به منظور قربانی کردن برای کوروش به ایشان داده می شد.» البته از شمار مغانی که برای انجام دادن مراسم قربانی منصوب شده بودند، اطلاعی نداریم؛^{۴۰} اما مقدار فراوان جیره، از حضور افراد زیادی حکایت می کند. این امر بیانگر تداوم موقوفه ای مذهبی است که همه روزه نذوراتی برای شادی روان متوفی داده می شد. به ویژه آنکه قربانی ماهیانه اسب، هدیه بسیار گران قیمتی محسوب می شد که در خور پادشاهی چون کوروش بود.^{۴۱} افزون بر اینها در همان عهد باستان جلوه ای که کوروش در میان بیگانگان نیز داشت، نمودار وجهی معنوی بود. اگر یهودیان او را «مسیح موعود» و «شبان خداوند» می خواندند، بابلیان نیز او را «منجی» خود به شمار می آوردند؛ همچنان که ایرانیان از او به عنوان «پدر» یاد می کردند^{۴۲} و یونانیان زیادی او را به دیده نمونه انسان کامل و صاحب فضایل اخلاقی می نگرستند؛ به طوری که گزنفون (۴۴۵ پ. م - ۳۵۴ پ. م) سردار و حکیم یونانی و یکی از شاگردان سقراط در کتابی به نام سیروپدی (کوروش نامه) با قلمی مؤثر و شیوا او را در سیمای شهریار شایسته مدینه فاضله ترسیم می کند که همه کمالات ظاهری و باطنی را یکجا داراست؛ نمونه ای از يك فرد مبرز و متخلق به سجایا و ملکات عالی که سقراط آرزو داشت زمام امور را به دست بگیرد. (کوروش نامه، ص هجده)

گزنفون در جای دیگر می نویسد: «در روزگار کدام پادشاهی غیر از کوروش سراغ داریم که حتی پس از مرگ کسانی که بنیاد پادشاهی شان به دست او بر چیده شده است، وی را پدر و ولی نعمت خویش بخوانند؟!» (همان، ص ۲۳۷) همو در اواخر کتاب که به واپسین و صایای کوروش در پایان عمر اختصاص دارد، از قول او می نویسد: «... همه پارسیان را بر سر مزار من بخوانید؛ چه،... در مأمنی آسوده و اطمینان بخش به سر خواهیم برد. هر کس بر تربیت من حاضر شود، از او پذیری کنید. می خواهم همه بدانند که من به سعادت بزرگی نایل شده ام...» (همان، ص ۲۷۱)

بنای شکوهمند و استوار آرامگاه کوروش با بیش از ۱۱ متر ارتفاع در «جلگه پاسارگاد» یا «دشت مرغاب» قرار دارد که بر هفت مقطع پلکانی بنیاد نهاده شده است. زیر بنا با قاعده اصلی آن حدود ۱۶۴ متر مربع وسعت دارد؛ اما اتاق اصلی آرامگاه بیش از ۶/۷ متر مربع نیست. در پیشانی این اتاق يك گل بسیار آراسته نقش شده که امروزه تا حدودی محو گردیده است. این گل ۱۲ پر اصلی دارد که خارج از محوطه آن ۲۴ پر دیگر و بیرون از اینها ۲۴ پر نوك دار دیگر در آورده بودند. هیوبرتوس فن گال می گوید: این نقش به تصویر «خورشید» می ماند و با توجه به اینکه ایرانیان نام کوروش را با خورشید تطابق داده بودند، این گل خورشیدی نماد و مظهر شخص کوروش و نمودار مقام روحانی او نزد ایرانیان بوده است. (راهنمای جامع پاسارگاد، ص ۴۰)

در همان نزدیکی نقش انسان بالدار بر دیوار کنده شده که شخص میانسالی را به نمایش می گذارد که کلاهی شگفت بر سر دارد؛ چنان که دو شاخ قوچ از فرقی بر آمده و بر روی آن سه قرص خورشید نقش شده است، به اضافه ریزه کاری دیگر. در گذشته بر فراز این نقش، این عبارت به سه زبان نوشته بود که: «من کوروش، شاه هخامنشی»؛ اما متأسفانه بعدها این کتیبه کنده شده و امروزه تنها از روی نقاشیهای قدیمی می توان متن را بررسی کرد. خوشبختانه به رغم گذشت زمان و گزند باد و باران، و بی توجهی دیرینه ایرانیان که در چنین مواردی معمولاً از آسیب رسانی خودداری نمی کنند و اگر آنها را به عنوان نشانه، آماج انواع سنگ اندازی و تیراندازی نسازند، باری، از وسوسه یادگاری نوشتن و نقش و نگار انداختن نمی توانند بیاسایند، چون اهالی محل این پیکره را مقدس می شمردند و

دارای نیرویی مافوق انسانی می دانسته اند، از بلایی که روستاییان و شکارچیان محلی بر سر بیکره های دیگر در مرغاب و تخت جمشید آورده اند، در امان مانده است. (ایرانویچ، ص ۶۷)

نکته قابل بررسی، روایت دینون (Dinon) است که به موجب آن کوروش در جوانی به خواب دید که سه بار به خورشید چنگ انداخته و مغان در تعبیر آن گفتند که وی روزی به فرمانروایی خواهد رسید و سه ده سال (یعنی سی سال) پادشاهی خواهد کرد. و از قضا چنین هم شد؛ زیرا دوره کل فرمانروایی او از ۵۵۹ پ. م تا ۵۲۹ پ. م ادامه یافت. (راهنمای جامع...، ص ۲۹) این ماجرا تا حدودی یادآور روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین (ص ۳۹۵) و قطب راوندی در الخرائج و الجراح (ج ۳، ص ۱۷۴) آورده اند: «گویند ذوالقرنین خواب دید گویا چنان به خورشید نزدیک شده که شاخه هایش به شرق و غرب آن رسیده است. چون خواب را برای قومش تعریف کرد، او را ذوالقرنین نامیدند!» یا این روایت که: «او دو قرن سلطنت کرد؛ زیرا قرن به معنی سی سال است.» اطیب البیان (ج ۸، ص ۳۹۳).

شایان ذکر آنکه پس از اسلام هم نه تنها از حرمت مزار کوروش کاسته نشد، بلکه احترامش افزایش نیز یافت؛ چنان که به عنوان قبر مادر حضرت سلیمان (ع)، لقب «ام النبی» گرفت، به طوری که هنوز از لحاظ جغرافیایی آن ناحیه، «مشهد مادر سلیمان» نامیده می شود. (فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۹۸۶). ابن بلخی می نویسد: «گور مادر سلیمان از سنگ کرده اند، خانه چهار سو. هیچ کس در آن خانه نتواند نگریدن که گویند طلسمی ساخته اند که هر که در آن خانه بنگرد، کور شود!» (فارسنامه، ص ۱۵۵) چنین انتسابی به تدریج زمینه را فراهم آورد تا آن ناحیه و بلکه کل سرزمین فارس، «ملک سلیمان» و فرمانروای آن دیار «قائم مقام ملک سلیمان» خوانده شود. در این مورد شواهد فراوانی در متون ادبی و تاریخی موجود است. در اواخر قرن هفدهم جان استروس (John struys) از «مشهد مادر سلیمان» به عنوان یک زیارتگاه نام می برد که مخصوص زنان بوده و «مؤمنه ها سه بار پیشانی بر قبر می ساییدند و آن را می بوسیدند.» (راهنمای جامع...، ص ۱۱۹) مرحوم علی سامی که از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ سرپرست آثار تخت جمشید و پاسارگاد بود، در سال ۱۳۳۰ می نویسد: «تا چندی پیش مورد اعتقاد بعضی بود که هر گاه کسی را سنگ هاری می گزید، به مشهد مادر سلیمان می رفت و در آب آنجا شستشو می کرد و شفا می یافت.» (همان، ص ۱۱۹) در دوران حکومت سعدبن زنگی از اتابکان فارس، مسجدی پیرامون این مقبره ساخته شد که تصاویرش اکنون موجود است و تا سالیان پیش بقعه ای مذهبی تلقی می شد و بدین جهت از ورود بازدیدکنندگان غیرمسلمان ممانعت به عمل می آمد (سفری به دربار سلطان صاحبقران، ص ۴۸۹) و در روز عاشورا، دسته های عزاداری گرداگرد این مقبره به حرکت در می آمد. هنوز هم در نظر عده ای از ساکنان اطراف، قبر کوروش پناهگاهی برای التجا و استشفای به شمار می آید.

آخرین نکته در این مبحث، سنجش روایات نحوه درگذشت کوروش با احادیث مکرری است که به خوردن دو ضربه بر سر ذوالقرنین و مرگ در پی آن اشاره می کنند. چون اساس کار مادر این نوشتار کندوکاو در متون دینی بود و نه بررسی روایات تاریخی، از بسط این موضوع می گذریم و تنها به همین اشاره بسنده می نمایم که به رغم مرگ اسکندر در بستر و در پی بیماری، بر پایه مشهورترین روایت، کوروش در حین جنگ با ماساژتها (شاخه ای از سکاها) کشته شد. موضوع پایانی، مطابقت مدت فرمانروایی کوروش (۵۵۹-۵۲۹ پ. م) با احادیثی است که دوران حکومت ذوالقرنین را سی سال ذکر می کنند، در حالی که اسکندر بیش از دوازده سال (۳۳۶-۳۲۳ پ. م) بر سریر قدرت نبود. نیک شایسته است گفتار حاضر را با کلام ابو الفضل میبدی به پایان ببریم که در تفسیر عارفانه کشف الاسرار (ج ۵، ص ۷۵۲) می نویسد: «بیان قصه ذوالقرنین دلیلی است واضح و برهانی صادق بر صحت نبوت و رسالت محمد عربی (ص). با آنکه مردی بود امی، نادبیر، هرگز به هیچ کتاب نرفته و معلمی را ندیده و کتابی ناخوانده و از کس نشنیده، خبر می داد از قصه پیشینیان و آیین رفتگان و سیرت و سرگذشت ایشان، هم بر آن قاعده و بر آن نسق که اهل

کتاب خوانده بودند و در صحف نبشته دیدند؛ بی هیچ زیادت و نقصان و بی تفاوت و اختلاف در آن.»

پی‌نوشتها

۹. به نظر می‌رسد منظور، طی الارض باشد.
۱۰. لیدیا، یا لیدی؛ سرزمینی باستانی است در آسیای صغیر، کنار دریای اژه.
۱۱. ترجمه جدید: یکی از شاخ‌ها رشد کرد و از شاخ دیگر بلندتر شد.
۱۲. ترجمه جدید: آنقدر سریع می‌دوید که موقع دویدن، پاهایش به زمین نمی‌رسید.
۱۳. ترجمه جدید: بلند
۱۴. ترجمه جدید: چهار شاخ بلند در چهار جهت مختلف در آمد. در پی نوشت آمده است: منظور از «چهار شاخ بلند»، جانشینان اسکندر مقدونی می‌باشند.
۱۵. پی‌نوشت ترجمه جدید: منظور از «شاخ کوچک» آنتینوخوس ایفانوس است که قوم خدارا مورد آزار و اذیت قرار داد.
۱۶. ترجمه جدید: سرزمین زیبای اسرائیل
۱۷. پی‌نوشت ترجمه جدید: منظور از «قوای آسمانی» و «ستارگان»، قوم خدا و رهبران قوم می‌باشد.
۱۸. ترجمه جدید: او حتی بر ضد فرمانده قوای آسمانی قیام کرده، مانع تقدیم قربانیهای روزانه به او شد و خانه مقدس او را ویران ساخت.
۱۹. ترجمه جدید: امپراتوری یونان چهار قسمت خواهد شد و هر قسمت پادشاهی خواهد داشت؛ ولی هیچ کدام به اندازه پادشاه اول بزرگ نخواهند بود.
۲۰. ترجمه جدید: تو این خواب را مخفی نگه‌دار.
۲۱. پاورقی ترجمه جدید: منظور اسکندر مقدونی است که قلمرو سلطنتش بین چهار سردارش تقسیم شد.
۲۲. پاورقی ترجمه جدید: منظور بطلمیوس، یکی از چهار سردار اسکندر است که بر مصر حکومت می‌کرد.
۲۳. پاورقی ترجمه جدید: منظور آنتیوخوس دوم است که بطلمیوس دوم - پادشاه مصر - دخترش را به عقد او درآورد و به این وسیله قرارداد صلح بین دو مملکت بسته شد.
- ۲۴ و ۲۶. پاورقی ترجمه جدید: منظور کوروش است. نگاه کنید به اشعیا ۴۵: ۱: «خداوند کوروش را برگزیده و به او توانایی بخشیده تا پادشاه شود.»
۲۵. ترجمه قدیم: کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت، او را نزد پایهای وی می‌خواند؟
۲۷. ترجمه قدیم: اینک بنده من که او را دستگیری نمودم...
۲۸. در همین باب از بنی اسرائیل به عنوان قومی کور و کر یاد می‌شود: «خداوند به قوم خود اسرائیل می‌گوید: ای کران بشنوید و ای کوران ببینید... شما قومی کور و کر هستید.» (آیات ۱۸ تا ۲۰) و در باب ۴۳ آیه اول می‌گوید: «ای بنی اسرائیل، خداوند که تورا آفریده است، اینک چنین می‌فرماید: مترس؛ زیرا من بهای آزادی تورا پرداخته‌ام.»
۲۹. ترجمه قدیم: بیهوه
۳۰. ترجمه قدیم: او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید.
۳۱. ترجمه جدید: برگزیده
۳۲. اسرائیل، لقب حضرت یعقوب (ع) است و از این رو فرزندانش، بنی اسرائیل نامیده شده‌اند.
۳۳. ترجمه جدید: اکنون نیز کوروش را برانگیخته‌ام تا به هدف عادلانه من جامه عمل ببوشاند... او بی آنکه انتظار پادشاه داشته باشد، شهر مرا بازسازی خواهد کرد و قوم اسیر مرا آزاد خواهد ساخت.
۳۴. پاورقی ترجمه جدید: منظور کوروش است.
۳۵. ترجمه قدیم: همگی شما جمع شده، بشنوید: کیست از ایشان که اینها را اخبار کرده باشد؟ خداوند او را دوست می‌دارد: پس مسرت خود را بر بابل به جا خواهد آورد و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد. من تکلم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تا راه

خود را کامران سازد.

۳۶. ترجمه جدید: در سال اول سلطنت کوروش-امپراتور پارس- خداوند آنچه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود، به انجام رسانید. او کوروش را بر آن داشت تا فرمانی صادر کند و آن نوشته را به سراسر امپراتوری خود بفرستد. این است متن آن فرمان... .
۳۷. پاورقی متن جدید: حدود ۲۷ متر.
۳۸. واژگان تیره شده در این متن (ان عدتم، عدنا)، بخشی از آیه ۸ سوره اسراست.
۳۹. داستان پیامبران، ص ۸۱۴
۴۰. امپراتوری هخامنشی، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷
۴۱. تاریخ کیش زرتشت، ج ۲، ص ۱۱۰
۴۲. هروودت، تواریخ، کتاب سوم، بند ۸۹ (به نقل از میراث باستانی ایرانی، ص ۱۴۲) و روزگاران، ص ۷۴

منابع

- ابن ابی عاصم، الاحاد والمثانی (ج ۱)، تحقیق: باسم فیصل احمد الجوابره، دار الدراییه، الرياض، چاپ اول: ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م.
- احمد بن علی الطبرسی، الاحتجاج (ج ۱)، تحقیق: سید محمد باقر الخراسان، دار النعمان، ۱۳۸۶ ق.
- سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث (ج ۶)، بنیاد بعثت، تهران، چاپ سوم: ۱۳۷۷ ش.
- الشهدید نور الله التستری، احقاق الحق ← شرح احقاق الحق
- محمد نجفی سبزواری، ارشاد الازهان فی تفسیر القرآن (ج ۱)، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۹ ق.
- ابی الحسن علی بن احمد و احدی نیشابوری، اسباب النزول، مؤسسه الحلمی و شرکاه، قاهره، ۱۳۸۸ ق/ ۱۹۶۸ م.
- حافظ احمد بن علی بن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۵ ق.
- ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر الاصفی (ج ۲)، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام، قم، چاپ اول: ۱۴۱۸
- سید عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن (ج ۸)، انتشارات اسلام، چاپ دوم: ۱۳۷۸ ش.
- فضل بن حسن طبری، اعلام الوری باعلام الهدی (ج ۲)، تحقیق و ناشر: مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، قم، چاپ اول: ۱۴۱۷ ق.
- سید علی بن طاووس حلی، اقبال الاعمال، محقق: جواد القیومی الاصفهانی، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۴ ق.
- علی الیزدی الحائری، الزام الناصب فی اثبات الحججه الغائب، تحقیق: السید علی عاشور، بی نا، بی تا.
- محمد بن محمد بن نعمان مفید، الامالی، تحقیق: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین قم.
- محمد بن علی بن الحسین بابویه (شیخ صدوق)، الامالی، تحقیق: الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثة، چاپ اول: ۱۴۱۷.
- پیر بیان، امپراتوری هخامنشی (ج ۲)، ترجمه ناهید فروغان، ویراستار: کامران خانی، نشر قطره و فرزانه روز، چاپ اول: ۱۳۸۱ ش.
- انجیل بر نابا، ترجمه مرتضی فهیم کرمانی، چاپخانه پیک ایران، تهران. چاپ دوم: ۱۳۴۶ ش.
- ابی سعد عبد الکریم بن محمد منصور «تمیمی» سمعانی، الانساب (ج ۲)، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، دار الجنان، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۸ ش.
- شیخ عباس قمی، الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، انتشارات جامعه مدرسین قم، چاپ اول: ۱۴۱۷.
- عبدالله بن عمر بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- جعفر نقدی، الانوار العلویه و الاسرار المرصویه، المطبعة الحیدریه، نجف، چاپ دوم: ۱۳۸۱ ق.
- دکتر بهرام فره‌وشی، ایرانیج، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۹ ش.
- علامه محمد باقر مجلسی، بحار الانوار (ج ۲، ۵، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۵۵، ۵۲، ۵۷، ۶۰، ۸۸، ۹۲، ۹۸)، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.
- اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، (ج ۱ و ۲)، تحقیق علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۸ ق.

- سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن (ج ۱-۵ و ۱۳)، مؤسسة البعثه، چاپ اول: تهران، ۱۴۱۵ ق.
- عمادالدین محمد طبری، بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی، به کوشش محمدحسن جواهری، المکتبه الحیدریه، نجف، چاپ دوم: ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۳ م.
- محمدبن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، تحقیق میرزا محسن کوچه باغی، مؤسسة الاعلمی، طهران، ۱۴۰۴ ق / ۱۳۶۲ ش.
- شیخ ابراهیم کفعمی، البلد الامین و الدرع الحصین، ۱۳۸۲ ق.
- سلطان محمد گنابادی، تفسیر بیان السعاده (ج ۸)، ترجمه خانی و ریاضی، انتشارات پیام نور و ارشاد، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- باقر الشریعتی الاصفهانی، البیان فی عقائد اهل الایمان، بی نا، بی تا.
- ابوالمظفر شاهفور اسفراینی، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم (ج ۳)، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۷۵ ش.
- ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم والملوک، تصحیح م. دوخویه و... بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی تا، چاپ اول: لیڈن مطبوعه بریل، ۱۸۷۹ م.
- دکتر مرئی بویس، تاریخ کیش زردشت، جلد دوم، هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات توس، چاپ اول: ۱۳۷۵ ش.
- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق (ج ۱۷)، تحقیق علی شیری، دارالفکر، چاپ اول: ۱۴۱۵ ق.
- شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی، تأویل الآیات فی فضائل العتبه الطاهره، تحقیق: مدرسه الامام المهدي (ع)، قم چاپ اول: ۱۴۰۷ ق.
- عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تأویل مختلف الحدیث، تحقیق اسماعیل الاسعدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- محمدبن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن (ج ۷)، تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول: ۱۴۰۹ ق.
- امام روح الله خمینی، تحریر الوسیله (ج ۲)، دارالکتب العلمیه، اسماعیلیان، قم.
- ابن شعبه الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم: ۱۳۶۳-۱۴۰۴.
- محمد جواد نجفی خمینی، تفسیر آسان (ج ۲۱)، کتابفروشی اسلامیہ، تهران، چاپ اول: ۱۳۹۸ ق.
- ابو حمزه ثمالی، تفسیر ابو حمزه الثمالی، دارالمفید، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۰ ق.
- حسین حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری (ج ۲ و ۸)، انتشارات میقات، تهران، چاپ اول: ۱۳۶۳ ش.
- جلال الدین المحلي، جلال الدین سیوطی، تفسیر الجلالین، مؤسسة النور للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۶ ق.
- محمدبن محمدبن نعمان مفید، تفسیر الشیخ المفید (ج ۱۴)، تفسیر برگرفته از آثار شیخ مفید، مؤسسه بوستان کتاب قم، چاپ اول: ۱۴۲۴ ق.
- عبدالرزاق صنعانی، تفسیر القرآن (ج ۲)، تحقیق: مصطفی مسلم محمد، مکتبه الرشد، الریاض، چاپ اول: ۱۴۱۰ ق.
- اسماعیل بن کنیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم (ج ۲)، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۲ ق.
- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی (ج ۲)، مصحح: سید طیب موسوی جزائری، دارالکتاب قم، چاپ سوم: ۱۴۰۴ ق.
- وهبة بن مصطفى زحیلی، التفسیر الوسیط (ج ۲)، دارالفکر، دمشق، چاپ اول: ۱۴۲۲ ق.
- عبدالرحمن ثعالبی، تفسیر ثعالبی (ج ۲)، تحقیق: الدكتور عبدالفتاح ابوسنه و... دار احیاء التراث العربی، چاپ اول: ۱۴۱۸ ق.
- ابوبکر عتیق بن محمد سورآبادی، تفسیر سورآبادی (ج ۲ و ۵)، فرهنگ نشر نو، تهران، چاپ اول: ۱۳۸۰ ش.
- حسن اصفهانی، تفسیر صفی، (صفی علی شاه، ج ۱)، انتشارات منوچهری، چاپ اول: ۱۳۷۸ ش.
- فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسه چاپ و نشر، تهران، چاپ اول: ۱۴۱۰ ق.
- حسین جرجانی، تفسیر گازر (ج ۵)، به تصحیح میر جلال الدین ارموی، انتشارات مهر آیین، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- ابی المصباح مجاهدین بن جبر التابعی المکی المخزومی، تفسیر مجاهد (ج ۱)، تحقیق: عبدالرحمان الطاهر بن محمد الصورتی، ناشر: مجمع البحوث الاسلامیه، اسلام آباد، بی تا.
- محمدبن ابراهیم ملاصدرا، تفسیر ملاصدرا (صدر المتألهین، ج ۳)، انتشارات بیدار، قم، چاپ دوم: ۱۳۶۶ ش.

- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه (ج ۱۲)، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول: ۱۳۷۴ ش.
- سید محمد حسینی شیرازی، تقریب القرآن الی الاذهان (ج ۳)، دارالعلوم للطباعة والنشر، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۴ ق.
- ابو الحسن علی مسعودی. التنبيه والاشراف، به تصحیح م. دوفویه، لیدن مطبعة بریل، چاپ اول: ۱۸۹-۴ م.
- محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم: ۱۳۶۵ ش.
- ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، تحقیق: نبیل رضا علوان، مؤسسه انصاریان، قم، چاپ دوم: ۱۴۱۲ ق.
- محمد بن احمد انصاری القرطبی، الجامع الاحکام القرآن، (تفسیر قرطبی، ج ۱)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۵ ق.
- محمد بن جریر طبری، جامع البیان عن تأویل القرآن (ج ۱۵ و ۱۶)، ضبط و توثیق و تخریج: صدقی جمیل العطار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵.
- جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر (ج ۱)، دارالفکر، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۱ ق.
- محمد سبزواری نجفی، الجدید فی تفسیر القرآن (ج ۴)، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۶ ق.
- فضل بن حسن طبرسی؛ تفسیر جوامع الجامع (ج ۲، ۳ و ۴)، ترجمه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، چاپ دوم: ۱۳۷۷ ش.
- شیخ حسن نجفی، جواهر الکلام (ج ۲۲)، تحقیق: رضا استادی، المكتبة الاسلامیه، چاپ ششم: ۱۴۰۴ ق.
- وحید بهبهانی، حاشیه مجمع الفائده والبرهان، تحقیق و الناشر: مؤسسة العلامة المجدد الوحید البهبهانی، چاپ اول: ۱۴۱۷ ق.
- محقق بحرانی، الحدائق الناظره (ج ۱۷)، تحقیق: محمد تقی ایروانی، جامع مدرسین قم، چاپ اول: ۱۴۰۹ ق.
- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح (ج ۲ و ۳)، مؤسسة الامام المهدی (ع)، بی تا.
- شیخ صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم، بی تا.
- حمید یزدان پرست، داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم: ۱۳۸۴ ش.
- مرتضی مطهری، داستان راستان، ج ۱، انتشارات صدرا.
- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور (ج ۲ و ۴)، دارالمعرفة، چاپ اول: ۱۳۶۵ ق.
- قطب الدین راوندی، الدعوات (سلوة الحزین)، تحقیق: مدرسة الامام المهدی (عج)، چاپ اول: ۱۴۰۷ ق.
- محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، مؤسسة البعثة، قم، چاپ اول: ۱۴۱۳ ق.
- اسماعیل اصفهانی، دلائل النبوه، تحقیق: محمد محمد الحداد، دارطیبة، الرياض، چاپ اول: ۱۴۰۹ ق.
- دکتر علیرضا شاپور شهبازی، راهنمای جامع پاسارگاد، ناشر: بنیاد فارسی شناسی، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- دکتر عبدالحسین زرین کوب، روزگاران، انتشارات سخن، چاپ دوم: ۱۳۷۹ ش.
- شیخ ابو الفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان (ج ۳، ۴ و ۱۳)، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- محمد بن حسن قتال نیشابوری، روضة الواعظین، مقدمه و تحقیق: محمد مهدی سید حسن خراسان، انتشارات رضی قم، بی تا.
- سید علی طباطبایی، ریاض المسائل (چاپ قدیم، ج ۲)، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ابی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر (ج ۵ و ۸)، تحقیق محمد بن عبدالرحمن عبدالله، دارالفکر، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۷ ق.
- ملافتح الله کاشانی، زبدة التفاسیر (ج ۴)، مؤسسة المعارف الاسلامیه، قم، چاپ اول: ۱۴۲۳ ق.
- محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبیل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد (ج ۲)، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۴ ق.
- سید علی بن طاووس حلی، سعد السعود للنفوس منضود، منشورات المطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۶۹ ق.
- دکتر هینریش بروگش، سفر به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه حسین کر دیچه، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم: ۱۳۶۸.
- محمد مهدی حائری، شجرة طوبی (ج ۱)، المكتبة الحیدریه، چاپ پنجم: ۱۳۸۵ ق.
- سید شهاب الدین المرعشی النجفی، شرح احقاق الحق وازهاق الباطل (ج ۵)، به اهتمام: السید محمود المرعشی، منشورات مکتبه، آیه الله العظمی مرعشی النجفی، قم، چاپ اول: ۱۴۱۸ ق / ۱۳۷۶ ش.

- مولی محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی (ج ۶)، با تعلیقات میرزا ابو الحسن شعرانی، تهران، بی تا.
- محمد بن علی شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی (ج ۲)، دفتر نشر داد، چاپ اول: ۱۳۷۳ ش.
- ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی (ج ۲ و ۳)، مکتبه الصدر، چاپ دوم: ۱۴۱۶ ق.
- السید جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم (ص)، بیروت، دار الہادی، چاپ چهارم: ۱۴۱۵ ق.
- سید حسین بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم (ج ۱)، مؤسسة المعارف الاسلامیہ، قم، چاپ اول: ۱۴۲۲ ق.
- زین الدین علی بن یونس عاملی، الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم (ج ۲)، تحقیق: محمد باقر بھودی، المکتبه المرتضویہ، چاپ اول: ۱۳۸۴.
- زین الدین علی نباطی بیاطی، الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، مکتبه الحیدریہ، نجف، چاپ اول: ۱۳۸۴ ق.
- الشیخ الامینی، نظرة فی کتاب الصراع بین الاسلام والوثنیہ، بہ کوشش شیخ محمد الحسون، بی تا، بی تا.
- سید محسن الامین العاملی، عجایب امیر المؤمنین علیہ السلام، تحقیق: فارس حسون کریم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیہ، چاپ اول: ۱۴۱۹ ق.
- محمد بن علی بن الحسین بابویہ (شیخ صدوق)، علل الشراعی (ج ۱ و ۲)، ناشر: المکتبه الحیدریہ، نجف، چاپ اول: ۱۳۸۶ ق / ۱۹۶۶ م.
- ابن بطریق اسلامی حلی، العمده، تحقیق و انتشارات جامعہ مدرسین قم، چاپ اول: ۱۴۰۷ ق.
- محمد بن علی بن الحسین بابویہ (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیہ السلام (ج ۲)، تحقیق: حسین الاعلمی، مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۴.
- ابراہیم تقفی کوفی، الغارات (ج ۲)، تحقیق: سید جلال الدین محدث، چاپخانه بھمن، چاپ اول: ۱۳۵۵ ش.
- علامہ عبد الحسین امینی، الغدیر فی کتاب و السنہ و الادب (ج ۵ و ۶)، دار الكتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم: ۱۳۷۹ ق / ۱۹۷۷ م.
- جار الله زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث (ج ۱)، دار الکتب العلمیہ، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
- ابن بلخی، فارسنامہ، تصحیح و تحشیہ گای لیسترنج و رینولد آلن نیکلسون، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵ ش.
- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری (ج ۶)، دار المعرفۃ للطباعہ و النشر، بیروت، چاپ دوم.
- محمد بن علی الشوکانی، فتح القدیر (ج ۲ و ۳)، عالم الكتاب، بیروت، بی تا.
- علی بن موسی بن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، دار الذخائر للمطبوعات، بی تا.
- محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن (ج ۱۸)، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم: ۱۳۶۵ ش.
- دکتر محمد معین، فرهنگ معین
- شیخ حر عاملی، الفصول المهمہ فی اصول الائمہ (ج ۳)، تحقیق: محمد القائینی، ناشر: مؤسسہ معارف اسلامی امام رضا (ع)، چاپ اول: ۱۴۱۸ ق.
- حاکم حسکانی، فضایل شهر رجب، مؤسسہ چاپ و نشر وابستہ بہ وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- محمد صادق حسین روحانی، فقہ الصادق (ج ۲۴)، مؤسسہ دار الكتاب، قم، چاپ سوم: ۱۴۱۴ ق.
- محمد عبدالرؤف المناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، تحقیق: احمد عبدالسلام، دار الکتب العلمیہ، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۵ ق.
- قرآن حکیم، ترجمہ دکتر سید جلال الدین مجتبی، ویرایش حسین استادولی، انتشارات حکمت، چاپ اول: ۱۳۷۱ ش.
- قرآن مجید، ترجمہ دکتر محمد مهدی فولادوند، دار القرآن الکریم، قم، چاپ سوم: ۱۳۷۶ ش.
- سید نعمت اللہ جزائری، النور المبین فی قصص الانبیاء والمرسلین.
- قطب الدین راوندی، قصص الانبیاء، تحقیق میرزا غلامرضا عرفانیان، مؤسسہ الہادی قم، چاپ اول: ۱۴۱۸ ق.
- ابراہیم بن خلف نیشابوری، قصص الانبیاء، بہ ہمت حبیب یغمایی، بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب، تهران، چاپ دوم: ۱۳۵۹ ش.
- محمد جواد مغنیہ، تفسیر الکاشف (ج ۵)، دار الکتب الاسلامی، تهران، چاپ اول: ۱۴۲۴ ق.
- ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی، کافی (ج ۱ و ۵)، تحقیق علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیہ، چاپ دوم: ۱۳۴۸ ش.

- ابو الفتح کراچکی، کتاب التعجب، مكتبة المصطفوی، قم، چاپ دوم: ۱۴۱۰ ق.
- محمد بن مسعود بن عیاش سلیمی سمرقندی، کتاب التفسیر (العیاشی، ج ۱-۳)، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، کتاب العبر (تاریخ ابن خلدون)، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.
- ج ۲.
- خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین (ج ۵)، تحقیق: الدكتور مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، مؤسسه دارالهجره، چاپ اول: ۱۴۰۹ ق.
- الكتاب المقدس، مجمع الكنائس الشرقيه.
- كتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه قدیم، انجمن بخش كتاب مقدس.
- كتاب مقدس (ترجمه تفسیری، شامل عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه جدید.
- ابو الفضل میبیدی، كشف الاسرار و عدة الابرار (ج ۵)، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول: ۱۳۶۳ ش.
- عبدالمجید صادق نوبری، كشف الحقائق عن نكت الايات والدقائق (ج ۲)، ناشر: اقبال، تهران، چاپ اول: ۱۳۸۱ ش.
- علی بن عیسی اربلی، كشف الغمه فی المعرفة الاثمه (ج ۱ و ۲)، دارالاضواء، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
- احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، الكشف والبيان عن تفسير القرآن (تفسیر ثعلبی، ج ۶) دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۲ ق.
- معهد تحقیقات باقر العلوم (ع)، موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، دارالمعروف، قم، چاپ سوم: ۱۴۱۶ ق.
- محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، قم، چاپ دوم.
- محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق: علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۵ ق / ۱۳۶۳ ش.
- محمد قمی مشهدی، کنز الدقائق و بحر الغرائب (ج ۷، ۸ و ۱۱)، چاپخانه و انتشارات وزارت ارشاد، چاپ اول: ۱۳۶۶ ش.
- متقی هندی، کنز العمال (ج ۲)، تحقیق بکری حیاتی و صفوة السقا، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا.
- ابی الفتح محمد بن علی الكراچکی، «رسالة التعجب»، کنز الفوائد، قم، مكتبة المصطفوی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- شیخ عباس قمی، الکنی واللقاب (ج ۲)، تقدیم محمد هادی الامینی، قم، بی تا.
- گزنفون، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم: ۱۳۸۰ ش.
- راب دکتر اکهن، گنجینه ای از تلمود، ترجمه از انگلیسی: امیر فریدون گیلانی، ترجمه و تطبیق با متون عربی: یهوشوع متن الی، به اهتمام امیر حسین صدری پور، یهوداچی، تهران، چاپ اول: ۱۳۵۰ ش.
- ابو الحسن محمد بن احمد قمی (معروف به ابن شاذان قمی)، مأته منقبة من مناقب امیر المؤمنین والائمة من ولده، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۷ ق.
- شریف رضی، المجازات النبویه، تحقیق: طه محمد الزینی، مكتبة بصیرتی، قم، بی تا.
- فخر الدین طریحی، مجمع البحرین (ج ۲)، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم: ۱۳۷۵ ش.
- ابی علی فضل بن حسن الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ج ۶ و ۱۰)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۵ ق.
- سیده نصرت بیگم (بانوی ایرانی)، مخزن العرفان فی تفسیر القرآن (ج ۸)، ناشر: نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- سیدهاشم بحرانی، مدینه المعاجز (ج ۱، ۷ و ۸)، تحقیق: عزت الله مولائی همدانی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول: ۱۴۱۲ ق.
- ق.
- محمد حاکم نیشابوری، مستدرک الحاکم (ج ۲)، تحقیق الدكتور یوسف المرعشلی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- محقق نوری الطبرسی، مستدرک الوسائل (ج ۲، ۸ و ۱۳)، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، چاپ اول: ۱۴۰۸ ق.
- علی نمازی شاهرودی، مستدرک سفینه البحار (ج ۹) ناشر: جامعه مدرسین قم، چاپ اول: ۱۴۱۹ ق.
- سید محسن حکیم، مستمسک العروه (ج ۵)، مكتبة السيد المرعشی، ۱۴۰۴ ق.

- محقق نراقی، مستند الشیعه (ج ۱۵)، مؤسسه آل البيت (ع) لاحقاً التراث، مشهد، چاپ اول: ۱۴۱۸ ق.
- ابی الفضل علی الطبرسی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، مکتبه الحیدریه، نجف، چاپ دوم: ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.
- شیخ ابراهیم کفعمی، مصباح کفعمی، منشورات الرضی و منشورات زاهدی.
- محمد بن حسن طوسی، مصباح المتهجد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
- ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف (ج ۷)، تحقیق: سعید محمد اللحام، دار الفکر، چاپ اول: ۱۴۰۹ ق.
- شیخ صدوق، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، چاپ اول: ۱۳۶۱ ش.
- ابی جعفر النحاس، معانی القرآن (ج ۴)، تحقیق: محمد علی الصابونی، جامعه ام القرى عربستان، چاپ اول: ۱۴۰۹ ق.
- علی کورانی، معجم احادیث امام مهدی علیه السلام (ج ۱ و ۴)، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول: ۱۴۱۱ ق.
- ابو جعفر اسکافی، المعیار والموازنه فی فضایل الامام امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم، بی تا.
- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ ششم: ۱۳۷۰ ش.
- محمد فخر رازی، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر، ج ۷ و ۱۱)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم: ۱۴۲۰ ق.
- ابن مخنف از دی، مقتل الحسین (ع)، تحقیق میرزا حسن غفاری، قم، مکتبه العامه للسید شهاب الدین المرعشی النجفی، چاپ اول: ۱۳۹۸ ق.
- میر سید علی حائری طهرانی، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر (ج ۱ و ۲)، انتشارات دار الکتب اسلامیه، چاپ اول: ۱۳۷۷ ش.
- حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، منشورات الشریف الرضی، چاپ ششم: ۱۳۹۲ ق / ۱۹۷۲ م.
- میرزا محمد تقی الاصفهانی، مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام (ج ۱)، تحقیق: السید علی عاشور، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۱ ق.
- الموفق الخوارزمی، المناقب، تحقیق: مالک محمودی، انتشارات جامع مدرسین قم، چاپ دوم: ۱۴۱۱ ق.
- محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب (ج ۳)، تحقیق: لجنة من اساتذة النجف الاشرف، مطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م.
- سید بهاء الدین نجفی، منتخب الانوار المضية فی ذکر القائم الحجة علیه السلام، تحقیق: لجنة التحقیق التابعة لمؤسسه الامام الهادی (ع)، مؤسسه الامام الهادی (ع)، قم، چاپ اول: ۱۴۲۰ ق.
- ملافتح الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین (ج ۵)، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران ۱۳۳۶ ش.
- سید محمد تقی مدرسی، من هدی القرآن (ج ۶)، دار محبی الحسین، تهران، چاپ اول: ۱۴۱۹ ق.
- وهبة بن مصطفى زحلی، المنیر (ج ۱۶)، دار الفکر المعاصر، بیروت - دمشق، چاپ اول: ۱۴۱۸ ق.
- تقی الدین احمد مقریزی، المواعظ والاعتبار بالخط والاثار، قاهره، چاپ اول: ۱۹۱۱ م.
- حسین بن علی واعظ کاشفی سبزواری، مواهب علیه (ج ۱)، چاپخانه اقبال، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- سید علی بن طاووس حلی، مهج الدعوات، تصحیح علی اصغر صدر المعالی.
- ابن فهد حلی، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع (ج ۴)، تحقیق: مجتبی عراقی، ناشر: جامعه مدرسین قم، چاپ اول: ۱۴۱۲ ق.
- ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم: ۱۳۷۷ ش.
- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه (ج ۴) و ترجمه (ج ۱۲)، دار الحدیث، چاپ اول: ۱۴۱۶ ق.
- علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۱۳ و ۱۷)، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم: ۱۳۷۴ ش.
- محمد الحلی الریحوی، نخبة اللالی لشرح بدأالامالی، ناشر: مکتبه الحقیقه، اسلامبول، چاپ اول: ۱۴۰۷ ق.
- محمد بن جریر بن رستم طبری، نوادر المعجزات فی مناقب الائمة الهدهده، تحقیق و ناشر: مؤسسه الامام المهدي (ع)، قم، چاپ اول:

۱۴۱۰ق.

- عبدعلی العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین (ج ۱-۳)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم: ۱۴۱۲ق.

- احمد بن عبدالوهاب نویری، نهاية الارب فی الفنون الادب، قاهره، چاپ اول: ۱۳۴۲-۱۳۷۴ق، ج ۸.

- السيد محمد العاملي، نهاية المرام فی تميم مجمع الفائدة والبرهان، تحقیق مجتبی عراقی و...، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۳ق.

- محمد باقر محمودی، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۳۹۶ق.

- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه (ج ۳۰)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، قم، چاپ دوم: ۱۴۱۴ق.

- سید هاشم بحرانی، ینابیع المعاجز، مصحح: محمد تفرشی (درودی)، انتشارات علمیه قم.

- سلیمان القندوزی، ینابیع الموده لذوی القربی، تحقیق: علی جمال اشرف الحسینی، دار الاسوة، چاپ اول: ۱۴۱۶ق.

- TALMUD: The soncino Talmud, judaica press, Brookly, compact Disk.

یادآوری:

۱. برخی از تفاسیر مورد استفاده در این تحقیق بر اساس لوح فشرده دائرة المعارف چند رسانه ای قرآن کریم با عنوان «جامع تفاسیر نور» به کوشش مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی قم تنظیم شده است.

۲. برخی از روایات از لوح فشرده «جامع الاحادیث-۳» به کوشش مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی برگرفته شده است.

۳. برخی از روایات و تفاسیر از لوح فشرده «المعجم-۳» و «العقائد» به مساعدت دفتر آیت الله العظمی سید علی سیستانی برگرفته شده است.

